



انتشارات مستضعفین

وابسته به آرمان مستضعفین

ارگان عقیدتی، سیاسی سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران

معدا،

بازتاب حرکت این

جهان انسان



شناسنامه کتاب:

نام کتاب: معاد، بازتاب حرکت این جهانی انسان

چاپ اول: آرمان مستضعفین -

چاپ دوم: هواداران آرمان مستضعفین - هلند - آذر ماه ۱۳۷۳

تایپ مجدد: انتشارات مستضعفین - خرداد ماه ۱۳۹۳

مقدمه.....	۷
فصل اول: معاد و تردید زدائی از آن.....	۱۵
۱ - تردید در پذیرفتن معاد، از کجا ریشه می‌گیرد؟	۱۶
۲ - تکیه تشریحی به معاد، عامل تردیدزایی است.....	۲۰
۳ - صورت‌های منفی پذیرش معاد نیز ناشی از تکیه تشریحی به آن است.....	۲۴
۴ - مقابله قرآن با صورت‌های منفی پذیرش معاد.....	۲۶
فصل دوم: با معاد چیست؟ در معاد کدام است؟	۲۹
۱ - تقسیم بندی معاد.....	۳۰
۲ - «در معاد».....	۳۱
۲ - «با معاد».....	۳۶
۳ - رابطه «با معاد» و «در معاد».....	۳۸
۴ - «در معاد»، صورت فعلیت یافته «نفس»ی است که در «با معاد» حالت.....	۴۰
نتیجه.....	۴۳
فصل سوم: تبیین با معاد.....	۴۵
۱ - صورت تبیینی مراحل «با معاد».....	۴۶
۲ - مرحله اول: «لَمْ یَكُنْ شَیْئًا مَّذْکُورًا».....	۴۷
۲ - مرحله دوم: دوران فطرت.....	۵۰
۳ - مرحله سوم: دوران زندگی جنتی.....	۵۳
۴ - مرحله چهارم: دوران زندگی ارضی و مرحله پنجم، «در معاد».....	۵۵

مقدمه

در سراسر قرآن، پس از مسئله توحید که خداوند این همه بر آن تکیه و تاکید دارد و در هر کجا و هر شرایطی، سخنی از آن به میان می‌آورد و در کمتر آیه‌ای است که نتوان رد پایی از آن سراغ گرفت، مسئله «معاد» اساسی‌ترین و مهم‌ترین مسئله‌ای است که قرآن با اصرار و تاکید تمام آن را مطرح می‌سازد و آن همه در اثبات و قبولاندن آن به توده‌ها پافشاری و جدیت دارد. به طوری که می‌بینیم حدود نیمی از آیات قرآن، از آن سخن می‌گویند. اکثر آیات، آن را در کنار توحید به کار می‌برند. حتی می‌بینیم که هر جا سخن از زندگی مادی و این جهانی انسان به میان است و راه حل‌ها و چگونه زیستن‌ها را برای وی مشخص می‌کند، باز هم به نحوی مسئله را به آخرت و قیامت و معاد ربط می‌دهد و بخش عمده‌ای از رسالت انبیاء الهی را طرح و قبولاندن مسئله معاد برای توده‌ها می‌داند.

... و این‌ها همه، یک ضرورت را و یک مسئولیت را برای ما، ما که خود را مسلمان می‌دانیم و معتقد به توحید و به معاد می‌باشیم و هر کجا که انکار کننده‌ای و یا مخالفی ببینیم، به دفاع از ایمان و اعتقاد خویش بر می‌خیزیم و در برابر حراست از مرزهای ایدئولوژیکی توحید و معاد، خود را مسئول به توحید و معاد، باید بفهمیم که چرا؟ چرا قرآن، با این چنین اصرار و

پافشاری عجیبی سعی در اثبات توحید و معاد و به ویژه معاد دارد؟ چرا فلسفه‌ی وجودی معاد این چنین در قرآن مهم تلقی می‌شود که به عنوان بخشی از رسالت انبیاء و اصلی از اصول اعتقادی ما تلقی می‌گردد؟ ما که معتقدیم اسلام دین آزادی است و ما که معتقدیم توحید و معاد دو اصول عمده از اصول اعتقادی ما را تشکیل می‌دهند و هر مسلمانی موظف است که این اصول را آزادانه و مستقل از هر گونه تقلید و تبعیدی بپذیرد و بدانها مومن شود، اکنون هم موظفیم که ضرورت شناخت مسئله معاد را هر کدام مان، فرد فردمان برای خویش مطرح کنیم و بکوشیم تا آن را نه به گونه‌ای تلقینی و تقلیدی، بلکه بر اساس عشق و ایمان خویش بفهمیم، حس کنیم و از آن پس، با آن زندگی کنیم، زیستن با معاد!

از سوی دیگر ما نه تنها امروز، بلکه در همیشه تاریخ اسلام و تاریخ ادیان ابراهیمی شاهد بوده و هستیم که «مسئله معاد»، واقعا به صورت یک «مسئله غامض و پیچیده» مطرح بوده است که خود به خود چون با خود انسان ارتباط دارد، سوال برانگیز شده است. اما خیلی از ماها و شاید همه ماها، از ترس آنکه مبدا ایمان و اعتقاد مان نسبت به خدا و نسبت به معاد سست شود، هر زمانی که اشکالی و سوالی در مورد معاد برایمان پیش آمده است، به دنبال یافتن پاسخ آن نرفته‌ایم و بر خلاف آنچه که اسلام و قرآن ما را بدان می‌خواند کوشیده‌ایم تا به گونه‌ای تبعیدی آن را بپذیریم و از نزدیک شدن بدان خودداری ورزیم! همواره بر سوالات بی شماری که در ذهنمان نقش بسته است، پرده کشیده و سر پوش گذاشته‌ایم تا مبدا دچار شک و تردید و تزلزل گردیم و پایه‌های ایمانمان سست شود! غافل از آنکه ایمان، همیشه پس از شک و تردید و سست شدن است که محکم و استوار می‌گردد و ایمان قبل از شک، تلقین و تعبد و اطاعت کورکورانه است. باید در همه چیز شک کرد تا به یقین رسید. در حقیقت مرحله شک، حساس‌ترین و باریک‌ترین مرحله زندگی انسان است که با متزلزل ساخت او، وی را بر سر یک دو راهی انتخاب قرار می‌دهد: یک طرف فرو ریختن و متلاشی شدن و نابود گشتن است و یک طرف، فرو ریختن و متلاشی شدن و دوباره از نو و با شالوده‌ای محکم ساخته شدن. هر کس باید این مرحله شک را پشت سر گذارد تا تکلیف‌اش با خدا روشن شود. تا تکلیف‌اش با خودش معلوم کرده، فرو بریزد و دوباره از نو زنده شود. آنان که شهامت آن را ندارند که خود را به این مرحله برسانند و در شک فرو بروند، تا از یقین سر بر آورند، همواره در زندان اسارت تبعدها و کوری‌ها و ناآگاهی‌ها و غفلت‌ها و جهل‌ها و بی خبری‌ها و بردگی‌ها خواهند ماند و خواهند مرد و به گفته قرآن:

«وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا - آن کس که در اینجا کور باشد، بی شناخت و ناآگاه و جاهل باشد، در آخرت نیز کور و بی شناخت و جاهل خواهد بود» (آیه ۷۲ - سوره اسرا).

و برآستی که خود را برای رسیدن به ساحل یقین، در دریای شک‌ها و تردیدها انداختن انتخابی بزرگ است که شهامتی بزرگ را لازم دارد و معاد مهم‌ترین مسئله‌ای است که انسان‌ها در برخورد با آن، ناچار می‌شوند که یا سکوت را برگزینند و تعبد و تقلید را بپذیرند و یا با شهامت بزرگ خویش، دست به یک انتخاب بزرگ بزنند و برای رسیدن به یقین ابتدا شک کنند.

و اما امروز در جامعه خودمان، ما با این خوشبختی بزرگ مواجهیم که نسل نوحاسته و انقلابی بی که به قول مرحوم شریعتی، نسل واسط بین گذشته و آینده است، جرات و شهامت آن را یافته است که بی باکانه خود را در دریای شک بیندازد تا آنچه را که یک عمر به صورت تقلیدی و تعبدی به او قبولانده‌اند در محک تجربه و شناخت قرار داده و این بار بر اساس آگاهی و شناخت خویش بدان مومن گردد. این نسل از یک سو بر اثر تلاش‌ها و مجاهدت‌های بی دریغ معلم کبیر انقلاب به آن مرحله‌ای از رشد بینش مکتبی رسیده است که قادر نیست به این سادگی‌ها دست از ایمان و عقیده خویش بردارد و به اسلام و قرآن پشت کند و از سوی دیگر می‌بیند که قادر نیست آنچه را که مهم‌ترین شالوده‌ها و ارکان ایمان و اعتقاد او را تشکیل داده‌اند، همین طوری همچون گذشته، بر اثر تکرار و تلقین بپذیرد و این سرمایه‌های عظیم مکتبی خویش را نشناخته و نفهمیده معتقد شود.

این است که نسل امروز ما، در حساس‌ترین و باریک‌ترین مراحل زندگی خویش قرار گرفته، از همه وقت بیشتر نیازمند و تشنه شناختن و فهمیدن و دانستن است؛ و بی هیچ تردیدی می‌توان گفت که اگر آبی خوشگوار به کام تشنه این نسل ریخته نشود و آنان که می‌تواند او را در گذشتن از این دریای شک و تردید و رساندنش به ساحل یقین، مدد رسانند، عقب بنشینند و حتی در خفه ساختن او تلاش کنند، این نسل به یاس و نومیدی خواهد رسید و همراه با مردن او اسلام نیز خواهد مرد.

تلاش‌ها و کوشش‌های زیادی شده است تا این نسل از خمودی و غفلت و بی خبری خویش به در آید و خواب چند ساله‌اش آشفته گردد و در بیداری خویش به شک (شک دکارتی یا غزالی یا شریعتی) رسد؛ و خود این نسل نیز رنج‌ها و مصیبت‌های بی شماری را تحمل کرده است تا

خود را به اینجا برساند؛ و اکنون با تمام وجودش نیاز به یاور و یاورانی دارد که او را در به سلامت گذشتن از دریای شک و رسیدن به ساحل یقین مدد رسانند.

به عنوان مثال در مورد همین مسئله معاد، ما به خوبی شاهدیم که در برابر آن ضرورت و مسئولیتی که اعتقاد به معاد، بر دوش هر مسلمانی می‌گذارد، و در برابر این نیاز و عطشی که نسل نوحاسته و واسط ما که شهادت به شک انداختن خود را پیدا کرده است، حس می‌کند - جوامع علمی اسلام ما و حتی آنان که (به اعتقاد خود) خود را در برابر این نسل تشنه، مسئول می‌بینند و خود را حافظ مرزهای ایدئولوژیک اسلام می‌شمارند، در این زمینه هیچ کاری نکرده‌اند و هیچ توشه و توانی برای این مسافران خسته و در مانده‌ای که به سوی مقصد یقین در حرکتند مهیا نساخته‌اند تا آن‌ها را پر توان تر و امیدوار تر، راهی مقصد کنند. به جرات می‌توان گفت که آنچه را در باره معاد و قیامت گفته‌اند و نوشته‌اند در برابر دریای نیاز و احتیاج این نسل، در حکم قطره‌ای هم نیست؛ و تازه در خلیل موارد هم باید این نسل را از نزدیک شدن به آن‌ها بر حذر داشت، چه آنکه نه تنها نیازی از او را رفع نمی‌کنند بلکه حتی بیش از پیش او را در دریای شک فرو می‌برند و به یاس و نومیدی‌اش می‌کشانند. آنچه در باره معاد گفته و نوشته‌اند، عمدتاً در دو خط پی می‌رود:

خط اول نوشت‌ها و سخنانی است که ناشیانه کوشیده‌اند تا از آن اعتقاد سست بنیان خویش که در تعبدی پذیرفتن معاد خلاصه می‌شود، دفاع کنند و طبعاً این‌ها که پاسداران جمود و بی خبری‌اند، اکنون هم که دست به قلم برده و یا لب به سخن گشوده‌اند، خود را در برابر هجوم بی امان این نسل یافته‌اند و از موضعی صرفاً تدافعی و تنها و تنها برای حفظ خویش و نه حفظ ایمان و اعتقاد به معاد وارد معرکه شده‌اند؛ و پیداست که نوشته‌ها و سخنان اینان، به درد نسلی که خود، آن‌ها را مورد تهاجم قرار داده است، نمی‌خورد.

خط دوم نیز که خواسته است تا بر اساس مسئولیت گام بردارد و به کام تشنه این نسل و به حفظ ایمان و اعتقاد اسلامی وی، فکر می‌کرده، روش انطباقی با علوم زمان را در پیش گرفته و کوشیده است تا به نحوی، وجود معاد و قیامت را توجیه علمی و مد روز کند. هر چند که زحمات بی شائبه و صادقانه اینان را نمی‌توان نفی کرد و نادیده و بی فایده انگاشت. اما باز به هر حال اعتقاد به اینکه از نظر علم فیزیک امروز، وجود قیامت و زنده شدن انسان، پس از مرگ، قابل اثبات و قابل قبول است، نمی‌تواند انبوه سوالات و مشکلات این نسل را پاسخگو

باشد و فلسفه وجودی معاد را از دیدگاه قرآن برای وی توجیه و تاویل نماید.

به هر حال می‌بینیم که این تازه یکی از مسائلی است که این نسل با آن روبرو است و تازه اگر بر فرض محال آن را حل شده هم بپنداریم، باز هزاران مسئله دیگر نیز موجود است که حتی تاکنون چه مرتجعانه و چه مترقیانه، در مورد آن‌ها کلامی هم گفته و نوشته نشده است. ما در اینجا برای چندمین بار اعلام خطر می‌کنیم به تمام کسانی که خود معتقدند که مسئولیت شیعه بودن را می‌فهمند و نیاز سیری ناپذیر این نسل را درک می‌کنند و خود را در قبال حفظ ایمان و اعتقاد اسلامی خویش مسئول حس می‌کنند، اعلام خطر می‌کنیم که اگر دست از عمده کرد مبارزات سیاسی در برابر مبارزات ایدئولوژیک بر ندارند و به یک مبارزه ایدئولوژیک – سیاسی روی نیاورند، اگر از پشت کردن به خواسته و نیاز این نسل و چشم پوشند بر روی واقعیت خودداری نکنند، اگر نیروی اعظیم انسانی و تشکیلات گسترده خویش را در خدمت پیشبرد یک انقلاب عظیم فرهنگی در سراسر کشور به کار نگیرند، اگر به جای تبلیغات و هوچی‌گری‌های پوچ و بی‌محتوی که صرفاً به کار سرگرم توده‌ها و خود فراموشی این نسل غرق در شک و تردید می‌آید و برای مدتی نیاز درونی‌اش را از یادش می‌برد، به شناختن و شناساندن محتوای غنی و پر بار مکتب اسلام و قرآن نپردازند، همراه با خود، این نسل سرگشته را نیز به دره سیاه پوچی و عبث خواهند برد و بی‌شک، با نابودی این نسل، اسلام نیز نابود خواهد شد – تا مگر قرن‌هایی بگذرد و افرادی چون سید جمال و شریعتی، آن را دوباره از نو زنده کنند.

و ما امروز روی سخن مان با خود این نسل نیز هست. اینان گمان نبرند که همیشه باید در انتظار سفره گشاده بمانند تا لقمه آماده‌ای را به دهانشان گذارد. «**کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیه**». همه ما مسئولیم، فرد فرد ما مسئولیت داریم که از این میراث عزیز مجاهدان و شهادیمان و امامان و رهبران و متفکران بزرگ اسلامیمان پاسداری کنیم. اکنون که به همت و پایمردی افرادی چو معلم شریعتی، توانسته ایم از مرز تقلید و تعبد کورکورانه بگذریم و به مرز شناخت آگاهانه مکتب مان و ایمان و اعتقاد مان برسیم، نباید که توقف کنیم که:

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین حائل!

ما نسل وسط، اسلام مورد اعتقاد ما، امروز در سر خطرناکترین پیچ تاریخی خوی قرار گرفته‌ایم و تنها این ما هستیم که اگر احساس مسئولیت کنیم، اگر به موقعیت خطیر خویش

واقف گردیم و اگر به مسئولیت‌های شیعه بودن خویش عمل کنیم، قادر خواهیم بود که این پیچ خطرناک را به سلامت طی کنیم و بی تردید تاریخ آینده از آن اسلام و از آن ما خواهد بود. بر همه‌ی ما فرض است و واجب است که با تمام توان و تلاشمان و با تمام سرمایه‌های مادی و معنوی‌مان به یاری اسلام بشتابیم که نجات ما و نجات نسل‌های آینده ما در گرو نجات او است؛ و بیش از همه، و بیش از همه وقت به شناختن و شناساندن سرمایه‌های عزیز و گرانقدر مکتب مان بشتابیم که اگر لحظه‌ای غفلت کنیم، فرصت‌ها از دستم رود و زمان، دیگر باز نخواهد گشت.

* * * *

اکنون که قریب به یک سال است که از آغاز فعالیت‌های علنی سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران می‌گذرد، به روشنی محسوس است که پس از فقدان معلم کبیر انقلاب، شهید شریعتی که ضربه جبران ناپذیری بر پیکر اسلام و بر پیکر همگی ما بود، موج تازه‌ای از ایمان و امید و انتظار در میان آنان که به راه معلم عشق می‌ورزیدند و اسلام راستین را در آن می‌جستند در حال شکل گرفتن است و شورها و اشتیاق‌ها و امیدها و انتظارات و دلگرمی‌ها و عشق‌ها و تکان‌ها و حرکت‌های بسیاری را در جامعه پس از انقلاب برانگیخته است و رفته رفته، نسل عصیان کرده و واسط ما در می‌یابد که اگر گم شده خویش را در اینجا نجوید و نیابد، در هیچ کجای دیگر نخواهد یافت؛ و پیوسته، آنچه که پشت گرمی ما در انجام این وظیفه و رسالتمان بوده است، صفا و صمیمیت و خلوصی بوده است که در چهره این عاشقان به اسلام و به حقیقت به عیان می‌دیده ایم و مدام تشویق می‌شده ایم که هر چه در توان داریم به کار گیریم تا بتوانیم پاسخگوی این همه صفا و صمیمیت و عشق باشیم.

در پس انجام این رسالت خویش بود که تصمیم گرفتیم تا برای اولین بار پس از صدها سال که از عمر این مکتب می‌گذرد، به سراغ یکی از دست نخورده ترین و نابترین منابع عظیم انسان سازش یعنی «معاد» برویم و بکوشیم تا اگر شد، حتی دریچه‌ای را به روی این منبع عظیم و دست نخورده باز کنیم. بی شک، قدمی که به ما در این دنیای ناشناخته (معاد) بر می‌داریم قادر نخواهد بود که نیاز بی‌کران این نسل را پاسخگو باشد. اما بدان امید هستیم که همین قدم اولیه ما بتواند راه را برای برداشتن قدم‌های بعدی توسط خود این نسل باز کند و تمام کسانی که در این زمینه احساس نیاز به فهمیدن و دانستن و شناختن می‌کنند خود این مسیر را

پی گیرند و به انجام رسانند. جای گفتن نیست که ما، همچون همیشه آماده و هر گونه همکاری و همفکری با خواهران و برادران متعهد و مسئول خواهیم بود و تا آنجا که بتوانیم، در پیمودن این مسیر آنان را مدد خواهیم رساند.

فصل اول

معاد و تردید زدائی از آن

۱ - تردید در پذیرفتن معاد، از کجا ریشه می‌گیرد؟

در بخشی که در مقاله «پراکسیس انسان ساز است یا پراگماتیسم؟» پیرامون «مسئله معاد» و رابطه آن با توحید و با حرکت پیامبران داشتیم، ضرورت طرح مسئله معاد را از جانب پیامبران در ارتباط با هدفدار کننده‌گی و امید بخشنده‌گی آن به توده‌ها، دریافتیم و دانستیم که چرا و چگونه مستکبرین از آن زیان می‌برند و چرا با آن به مخالفت بر می‌خیزند. هم چنین به فلسفه وجودی جنت و جهنم که حاصل عملکردهای یا دوگانه انسان در زمینه‌ای تقوی و فجور است نیز اشاراتی کردیم که لازم است قبل از ورود به بحث فعلی، همه آنچه را که در پیرامون مسئله معاد در مقاله مزبور گفته‌ایم، یک بار دیگر و با تعمق بیشتر مورد مطالعه قرار داد.

و اما بحث فعلی را از اینجا آغاز می‌کنیم که اصولاً چه عواملی یا عاملی باعث پیدایش شک و تردید در مورد قیامت و معاد می‌شود و این شک و تردیدها عمدتاً پیرامون چه مسائلی دور می‌زند؟ این شک و تردیدها یک ریشه تاریخی دارد و یک ریشه موضوعی. به این معنا که از یک سو یک سلسله عواملی در طول تاریخ وجود داشته‌اند که به پیدایش این تردیدها دامن می‌زدند که می‌توان آن‌ها را عوامل برونی نیز نامید و از سوی دیگر خود موضوع قیامت

و معاد، از آنجا که به هر حال با خود انسان و خود فرد ارتباط می‌یافته، الزاماً سوال برانگیز و تردیدآور است، که این عامل را می‌توان عامل درونی نیز گفت. بنابراین ما در اینجا قبل از آنکه وارد بحث‌های ریشه‌ای تری پیرامون معاد بشویم، ابتدا ریشه‌ها تاریخی و موضوعی این تردیدها را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

«معاد»، که از ماده «العود» به معنای «بازگشت به راه قدیم» (العود الی طریق القدیم) می‌باشد، در مکتب اسلام، مدلول آخرت، زنده شدن دوباره، و «جنت و دوزخ» قرار می‌گیرد. همان طوری که در مقدمه نیز گفتیم، پس از «موضوع توحید»، مسئله معاد، مهم‌ترین و اساسی‌ترین مسئله‌ای است که قرآن به طرق گوناگون و در موقعیت‌های مختلف به بررسی آن پرداخته است. نه تنها پیامبر اسلام بلکه تمامی پیامبران و فرستادگان خداوند به طرح قیامت و معاد برای توده‌ها اهمیت می‌داده‌اند و آن را پس از بیان توحید مهم‌ترین و عمده‌ترین بخشی از رسالت خویش به حساب می‌آورده‌اند^۱ که از سویی همواره مشکل‌ترین و سخت‌ترین بخش رسالت آنان را هم تشکیل می‌داده است. زیرا به دو دلیل، قبول مسئله معاد و قیامت برای توده‌ها بسیار مشکل‌تر از قبول حتی توحید بوده است.

اولا در معاد، پای خود انسان به میان است و انسان در این فکر است که این خود او است که پس از آنکه مرد، دوباره زنده می‌شود، در حالی که در توحید پای خودش به میان نیست و بسیار ساده‌تر از معاد می‌توان آن را بپذیرد. اما در معاد وقتی که سخن از زنده شدن «خویش» به میان می‌آید، نمی‌تواند به این سادگی بپذیرد که او، چگونه پس از مردن و پوسیدن و تبدیل به خاک شدن، دوباره زنده می‌شود و حساب و کتاب و کتاب پس می‌دهد.

و ثانياً، همواره در طول تاریخ، این مستکبرین بوده‌اند که به سودجویی از این نقطه ضعف انسان در برابر پذیرش معاد، می‌کوشیده‌اند تا آتش بی‌اعتقادی به معاد و در نتیجه به توحید و به پیامبران را در درون توده‌ها بر افروزند.

گفتیم که رسالت انبیاء عمدتاً در بیان دو چیز خلاصه می‌شده است: یکی توحید و دیگری معاد^۲ و مشرکین و مستکبرین حاکم بر توده‌ها نیز همواره با این دو اصل به مخالفت بر می‌خاسته‌اند.

۱. آیه ۶۲ - سوره بقره - گویای همین حقیقت است: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ».

۲. رجوع کنید به بحث معاد در مقاله پراکسیس.

اما مخالفت با اصل توحید، برای آنان به مراتب مشکل‌تر از مخالفت با اصل معاد بوده است. زیرا اگر بپذیریم که توحیدی را که پیامبران از آن سخن می‌گفته‌اند، دارای سه بُعد ربوبیت (رَبِّ النَّاسِ)، ملوکیت (مَلِكِ النَّاسِ) و الوهیت (إِلَهِ النَّاسِ) بوده است، این مشرکین بنا به گفته خود قرآن، به بُعد سوم آن (الوهیت) معتقد بوده‌اند و دو بُعد دیگر را (ربوبیت = زور، ملوکیت = زر) در انحصار خویش می‌دانسته‌اند:

«وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ... - و چنانچه از ایشان پرسیده شود که چه کسی آسمان‌ها و زمین را بیافریده است؟ همانا که خواهند گفت: الله...» (آیه ۲۵ - سوره لقمان).

اما اینان می‌دانسته‌اند که توحید پیامبران، صرفاً بر مبنای الوهیت جدا شده از ربوبیت و ملوکیت نیست، بلکه توحیدی است بر مبنای ربوبیت و ملوکیت که به الوهیت منجر می‌شود. به این معنا که الوهیتی را که انسان صرفاً به عنوان توحید می‌شناختند و به توده‌ها معرفی می‌کرده‌اند، از دیدگاه پیامبران تنها پس از قبول و پذیرفتن ربوبیت و ملوکیت خداوند است که می‌توان به آن رسید «قُلْ أَعُوذُ بِهِ رَبِّ النَّاسِ - مَلِكِ النَّاسِ - إِلَهِ النَّاسِ» (آیات ۱ الی ۳ - سوره الفاس)؛ و ایشان مستکبرین با نیرنگی و حيله گری خویش، ربوبیت و ملوکیت را از توحید جدا می‌کردند و آن را صرفاً در بُعد الوهیت خلاصه می‌نمودند تا به سادگی بتوانند آن دو بُعد را (یعنی زور و پول را) در انحصار خویش در آورند و حتی به کمک آن الوهیت منفرد (تزویر)، حاکمیت خویش را توجیه شرعی و قانونی کنند. اما پیامبران بسیار تیزبین‌تر و مکارتر از آنان بوده‌اند.^۳ زیرا از همین ابتدا که به رسالت مبعوث می‌شده‌اند و فریاد توحید بر می‌داشته‌اند، خطاب به توده‌ها چنین اعلام می‌کرده‌اند که ایمان و اعتقاد این متکبرین به الوهیت خداوند، پوشالی است چرا که ایمان به «الوهیت الله»، جز در سایه ایمان به ربوبیت و ملوکیت او امکان پذیر نیست و تا زمانی که زورگویی زورمداران و مال اندوزی زرمداران در جامعه حاکم است، الوهیت خداوند مفهوم نخواهد داشت و فریبی و تزویر بیش نخواهد بود. در اینجا است که وقتی توده‌ها به این منطق مسلح شوند و به فهمند که اعتقاد آنها به الوهیت الله، تنها زمانی ارزش خواهد داشت که آن‌ها قبلاً ربوبیت و ملوکیت هر که جز او را نفی کرده باشند. دیگر مستکبرین قادر به مقاومت در برابر آن‌ها و فریب دادن آن‌ها نخواهند بود؛ و به

۳. «وَمَكْرُوا اللَّهَ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» (آیه ۵۴ - سوره آل عمران).

این ترتیب بوده است که مشرکین حاکم بر توده‌ها، پیوسته در طول تاریخ مقابل سلاح توحید انبیاء شکست می‌خورده‌اند و به زانو در می‌آمدند. اما همواره چنین بوده است که اینان در مقابل این شکست تمکین نمی‌کرده و پیوسته به دنبال وسیله‌ای دیگر می‌گشته‌اند که با آن، هم حرکت پیامبران و هم توحید ایشان را بکوبند و از شکست خویش مانع گردن. در این رابطه مهم‌ترین عواملی که بدان متمسک می‌شده‌اند، عبارت از دو چیز بوده است: یکی بشر بودن پیامبران و دیگری مسئله معاد^۴.

از یک سو اینان بر اساس ذهنیاتی که برای توده‌ها ساخته بودند می‌گفتند که اگر قرار باشد خداوند، پیامبری را برای انسان‌ها بفرستد، این پیامبر نباید از جنس خود آن‌ها باشد، بلکه باید از جنس ملانکه باشد. چرا که انسان‌ها خود همیشه اسیر و محکوم جبر الهی و مشیت خداوندی هستند و توانایی آن را که بدون کمک یک عامل غیبی و ماورائی بر این جبرها غلبه یابند، ندارند؛ و از سوی دیگر با استفاده از آن حالت شک پذیری و ناپاوری توده‌ها نسبت به مسئله معاد، از آن، پیراهن عثمان می‌ساختند برای کوبیدن حرکت انبیاء تا هر چه بیشتر، اذهان توده‌ها را مشوب سازند و آن‌ها را نسبت به توحید نیز بی‌ایمان گردانند. آن چنان که خود قرآن مطرح می‌کند (آیه ۷۸ - سوره یس) گاه استخوان مرده‌ای را به دست می‌گرفتند و با لحنی مسخره آمیز در مقابل توده‌ها می‌گفتند: «کیست که این استخوان‌هایی را که خاک پوسیده‌ای شده‌اند دوباره زنده کند؟!؟»؛ و یا می‌گفتند: «آیا وقتی که ما در بطن زمین گم شدیم، همانا آفرینش نو خواهیم داشت؟!؟» (آیه ۱۰ - سوره سجد) و یا آنگونه که در سوره مومنون مطرح می‌کند (آیات ۳۵ و ۳۶)، اینان خطاب به توده‌ها می‌گفتند: «آیا این پیامبر شما را وعده می‌دهد که آن گاه که مردید و تبدیل به خاک و استخوان‌هایی شدید، بار دیگر (از دل خاک، زنده) بیرون آورده می‌شوید؟! - باور نکردنی است! - باور نکردنی است آنچه را که شما بدان وعده داده می‌شوید! - (بدانید که) آن، به جز زندگی دنیایی بیش نیست. (روند معمول چنین است که) ما می‌میریم و زنده می‌شویم و هیچ گاه از برانگیخته شدگان نخواهیم بود.»

این چنین بوده است که آن‌ها در ایمان توده‌ها نسبت به پیامبران تزلزل ایجاد کرده‌اند و سخت‌ترین و مشکل‌ترین مرحله حرکت انبیاء نیز از همین جا آغاز می‌شده است.

۴. به بررسی آیات ۳۲ به بعد سوره مومنون، در مقاله پراکسیس (بحث معاد) توجه شود. (آرمان مستضعفین - شماره ۳۱)

۲ - تکیه تشریحی به معاد، عامل تردیدزایی است

با توجه به آنچه در باره حقیقت معاد از دیدگاه انبیاء در مقاله پراکسیس گفتیم، می‌توان یک تفاوت آشکار و محسوسی را بین معادی که پیامبران می‌شناختند و معرفی می‌کردند، با معادی که مستکبرین به توده‌های می‌شناسانده‌اند و آن را می‌کوبیده‌اند مشاهده کرد و آن این که پیامبران به نقش تبیین معاد توجه داشته‌اند در حالیکه مستکبرین، به تشریح معاد می‌پرداخته‌اند و (توده‌ها را به مکانیسم معاد متوجه) می‌ساخته‌اند. (دقت شود).

به عبارت دیگر، هدف پیامبران از معاد مورد نظرشان این بوده است که هدفداری آفرینش و معنی داری هستی و تکامل طبیعت و انسان را روشن سازند و به توده‌ها بفهمانند که اولاً هستی و انسان دارای حرکت و تغییر و تحول است و در ثانی این تغییر و تحول، یک جهت تکاملی دارد؛ و لذا، اولاً وضع طبقاتی‌ایی که امروز بر جامعه حاکم است، ثابت و همیشگی نخواهد ماند و هر زمانی که شما اراده کنید این وضع دگرگون خواهد شد و در ثانی این دگرگونی در جهت بهتر شدن و متعالی شدن پیش خواهد رفت و بی تردید، حاکمیت شما جایگزین مستکبرین خواهد گشت. به این ترتیب، پیامبران در ظل معتقد ساختن توده‌ها به معاد، هدفداری هستی و انسان را برای آنان تبیین می‌کرده‌اند و به تاریخ، یک جهت مثبت می‌داده‌اند و بدین وسیله امید و ایمان به آینده‌ای بهتر را جایگزین یاس و نومیدی می‌ساخته‌اند که مستکبرین با جبری تلقی کردن سرنوشت شوم توده‌ها، در دلشان کاشته بودند^۵؛ و این نقش تبیینی معاد است که پیامبران با تکیه بر آن می‌کوشند تا توده‌ها را برای بر پایی قسط به قیام وادارند^۶.

۵. برای توضیح بیشتر به مقاله پراکسیس رجوع شود (آرمان مستضعفین - شماره‌های ۳۱ و ۳۲).

۶. البته باید این نکته را نیز در نظر داشت که طرح مسئله معاد در رابطه با به قیام واداشتن توده‌ها از یک دیدگاه دیگر نیز موثر بوده است و آن اینکه ابهت و شوکت و اقتدار دروغین مستکبرین، در نظر توده‌ها می‌شکسته است و آنها به ارزش‌ها و اصالت‌ها و قدرت‌های درونی خود پی می‌برده‌اند، شاید در این مورد، بهترین نمونه را بتوان در سوره "تبت" (یا مسد) مشاهده کرد که خداوند چگونه در رابطه با معاد ابولهب و همسرش را در نظر توده‌ها خوار و ذلیل می‌کند و بت ذهنی او را در اندیشه توده‌ها می‌شکند:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - به نام خداوندی که در این جهان بر همگان و در آن جهان بر گروندگان بخشنده است.»

”تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ - مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ - سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ - وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ - فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّنْ مَّسَدٍ - بریده با دست‌های ابولهب (سمبل استکبار در جامعه قریشی) و بریده باد! - مال‌های‌اش و آنچه که (از خون دل مستضعفین) به دست آورده بود، او را بی‌نیاز نکرد - زود است. که آتشی شعله‌ور را بچشد - و زن او، هیزم بیار این آتش باشد در حالی که در گردنش (به جای آن گردن بند هایی که حاصل استنثار توده‌ها است) بندی از لیف خرما آویزان است. این سوره، همچون صحنه تئاتری است که گوشه‌ای از قیامت را در رابطه با ذلت و حفت و خواری مستکبرین، برای توده‌ها به نمایش می‌گذارد. توده‌هایی که ابولهب را حاکم بر خویش می‌دانند و سیطره و جلال و جبروت‌اش را نابود نشدنی و همیشگی می‌شمارند، و او را همچون خدای خویش به حساب می‌آورند و آن همه در نظرشان هیبت و عظمت و سطوت دارد و به ستمگری‌ها و خشونت‌ها و قساوت‌هایش عادت کرده‌اند و سیطره‌ی او را بر خویش امری جبری و محتوم می‌پندارند. به ناگاه با این امر مواجه می‌شوند که پیامبری از جانب خداوندی آمده است و می‌گوید: برده باد دو دست ابولهب! این سخن، آنها را تکان میدهد و احساس می‌کنند که حرف دلشان است. این دو دستی که عمری بر سر آنها کوبیده می‌شد و گلوی آنها را می‌فشرده و خون‌شان را می‌مکیده و استنثار‌شان می‌کرده است، بریده باد! و همین یک شعار، برای آن توده‌هایی که نهایت ستم و استنثار را با پوست و گوشت‌شان چشیده‌اند، یک دنیا معنی و حیات و عمق دارد. یعنی که این ستمگری‌ها و استنثار‌ها و زورگوئی‌ها و قلدری‌ها و حاکمیت‌ها نابود باد و این جبر‌های محتوم و لایتغیر، شکسته باد!“

”مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ - این ابولهب، این سمبل استکبار قریش، آن قدر به استنثار توده‌ها مشغول بود، آنقدر مال اندوزی و زرانوزی می‌کرد که هیچ‌گاه به بی‌نیازی نمی‌رسید و بسنده نمی‌کرد. یعنی که خصلت حب مال‌اش، سر به بی‌نهایت طلبی زده بود و عطش سیری ناپذیرش هیچ‌گاه فروکش نمی‌کرد و همیشه در حال کسب کردن و استنثار نمودن بود.“

”سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ - همین عملکرد استنثارگرانه و مال‌اندوزانه او که سر به بینهایت گذارده بود، به زودی به صورت آتش در می‌آید، آتشی که سرکش و شعله‌ور، او را در خود فرو می‌بلعد. این آتش، که در این جهان به صورت آتش خشم و انتقام توده‌ها تبلور می‌یابد، و قیامت به صورت آتش جهنم در می‌آید. و به هر حال، زائیده عمل او است. آری، این عمل او است که برایش آتش ساخته است و این عمل او است که معاد او را شکل داده است.“

”وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ - آتشی که زن‌اش ام جمیل (دختر حرب و خواهر ابوسفیان)، هیزم بیار آن است. او که پیوسته شوهرش را در استنثارگری‌ها تشویق و ترغیب می‌کرد و محرک همسرش در آزار و اذیت به پیامبر و به توده‌ها بود، در حقیقت هیزم‌های آتش خشم توده‌ها و آتش قیامت را بر روی هم می‌انباشت و برای ورود شوهرش به جهنم، زمینه‌سازی می‌کرد. جهنمی که زائیده اعمال خود او بود.“

”فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّنْ مَّسَدٍ - آن گردن بندهایی که از خون مستضعفین و محرومین برای خویش تدارک دیده بود تا فتنه‌گری و تحریک کند، چونان بندهایی از لیف خرما که مخصوص هیمه‌کشی است در می‌آید،

اما مستکبرین، از یک سو برای کوبیدن توحید و حرکت پیامبران، از سوی دیگر برای خنثی نمودن اثرات انقلابی اعتقاد به نقش تبیینی معاد در توده‌ها مکانیزم معاد را مطرح می‌ساخته‌اند و می‌گفتند که چگونه ممکن است ما که مردیم و تبدیل به استخوان‌هایی شدید، بار دیگر زنده شویم و حساب و کتاب پس دهیم؟! از این جا بوده است که توده‌ها رفته رفته نسبت به معاد به شک و تردید می‌افتاده‌اند و دیگر مفاهیم عمیق توحید و هدفدار کننده‌گی معاد و نقش تبیین آن را از یاد می‌برده‌اند^۷ و مرتبا از پیامبران می‌خواسته‌اند که برای اثبات حقانیت خویش، به این سوال آن‌ها پاسخ دهند. به این ترتیب، مستکبرینی که در مقابل توحید پیامبران دچار شکست می‌شدند و به زانو در می‌آمدند، در اینجا در برابر معاد پیروز می‌گشته‌اند و موفق می‌شده‌اند که طرفداری توده‌ها را به خود، جلب کنند. با توجه به این واقعیت است که سخت‌ترین و صعب‌العبورترین مرحله حرکت انبیاء نیز از همین جا آغاز می‌شده است و آنها به ناچار تمام تلاش خود را در این جهت می‌گذاشته‌اند که برای اثبات همان توحید خویش نیز، ابتدا معاد رستخیز نهایی را به اثبات رسانند. به همین خاطر است که ما مشاهده می‌کنیم سراسر قرآن را آیات معاد

که به گردنش آویخته است.“

وقتی که پیامبر، این سوره را برای توده‌های اسیر و محروم مکه می‌خواند در حقیقت اصالت‌های از دست رفته شان را در سخن او و در پیام او می‌جویند و شکوه دروغین این جباران و ستم‌گران، در نظرشان فرو می‌ریزد، آنها دیگر باورشان می‌شود که ابولهب با تمام قدرت و هیمنه‌اش شکست خوردنی و فرو ریختنی است. و این، آنها را حیاتی دوباره می‌بخشد و بدانها اعتماد به نفس و خودآگاهی می‌دهد. و در ظل این اعتماد به نفس است که بر قدرت خویش مطمئن و متکی می‌شوند و روحیه مبارزه جوئی در درون شان تقویت می‌گردد.

۷. این مسئله به قدری حساس و با اهمیت است که گاه حتی پیامبرانی چون ابراهیم را نیز هر چند اندک، دچار تزلزل می‌کند و در باب مکانیزم معاد (یا تشریح معاد) به شک می‌اندازد. در سوره بقره - آیه ۲۶۰ در این مورد چنین می‌خوانیم:

”وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أُولَمْ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِن لِّيَبْتَلِيَئَنِّي قَالِ قَالَ فَذُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ - وَ أَن گاه که ابراهیم به پروردگارش گفت: پروردگارا به من نشان بده که چگونه (کیفیت، مکانیزم، تشریح) مردگان را زنده می‌کنی؟! گفت: که چرا، ولیکن می‌خواهم که به اطمینان قلبی برسم، خداوند فرمود: پس (حال که چنین است) چهار پرنده را بگیر و آنها را پاره پاره کن، آنگاه هر قسمتی از این پاره پاره را بر فراز کوهی بگذار. پس از آن آنها را به سوی خود فرا خوان. (خواهی دید) که به سرعت (زنده می‌شوند) و به سوی خواهند آمد. و بدان که خدا، عزتمند حکیم است.“

و قیامت و آخرت و جنت و جهنم و نار پر کرده است و در سوره‌های مکی که مربوط به دوران اولیه مبارزه پیامبر با کفار قریش است، منحنی این آیات و حتی سوره‌هایی که اختصاص به اثبات معاد دارد، به مراتب صعودی‌تر از منحنی آیات توحید است. زیرا در مبارزات دوران مکی، پیامبر بیش از هر چیز با همین امر مواجه بود که قریش، با تبلیغات روز افزون خود و با تکیه‌ای که بر مکانیزم معاد و تشریح چگونگی زنده شدن انسان پس از مرگ می‌کردند، مسئله معاد را نفی می‌نمودند تا بتوانند حاکمیت خویش را به اثبات رسانند.

باید گفت که صعب العبور بودن این بخش از رسالت انبیاء، تنها مختص به زمان خودش نبوده است، بلکه در هر زمانی که انسان‌ها بخواهند به مکتب انبیاء بازگشت کنند و با اعتقاد به آن مکتب، مبارزه و حرکت و زندگی خویش را شکل بخشند، به این مرحله صعب العبور برخورد خواهند کرد که چگونه ممکن است این انسانی که مرده و استخوان‌هایش هم پوسیده و تبدیل به خاک شده است، بار دیگر زنده شود!؟

این مسئله که درک و پذیرش معاد همواره برای انسان‌ها مشکل بوده و هست، معلول علتی است که آن علت، ریشه در ویژگی‌های خاص انسان دارد. به موازاتی که اندیشه انسان در بستر تاریخ رشد کرده و شکوفا شده است (که البته خود انبیاء الهی در این رشد و شکوفایی نقش به‌سزایی داشته‌اند)، ولی عادت کرده که برای شناختن پدیده‌های مختلف، از بستر تشریحات که استوار بر مکانیزم آن پدیده‌ها است حرکت کند. به این معنا که هر پدیده‌ای را که می‌خواهد بشناسد، مکانیزم آن را تشریح می‌کند و از جزء جزء آن، به شناخت کل‌اش می‌رسد. البته این مسئله بیشتر در مواردی است که به نحوی پای خود انسان در قضیه به میان باشد و گرنه در رابطه با درک و پذیرش کلیات مثل خدا و روح و ملائکه و جن و غیره، حتی بدون اینکه شناختی از آن‌ها داشته باشد به صورت تعبد قبولشان می‌کند. اما وقتی که در مسئله‌ای پای خودش در میان است، قبول آن، جز بر اساس تشریح برایش امکان‌پذیر نیست، از جمل همین مسئله معاد.

این است که وقتی پیامبران مسئله معاد را مطرح می‌ساخته‌اند، دیگر پذیرش آن برای توده‌ها، به سادگی پذیرش توحید نبوده است، چرا که توحید را هر چند نسبت به آن، شناختی هم نداشته باشند، بالاخره به صورت تعبدی هم که شده می‌پذیرند. اما به معاد که می‌رسند، می‌گویند این ما هستیم، این من هستیم که می‌خواوم زنده شوم، معاد یعنی من زنده شوم، و من چطوری ممکن

است که پس از مردن، دوباره زنده شوم؟ حتی اگر پیامبران معاد را اینگونه مطرح می‌کردن که این حیوانات و پرندگان و جانورانی که مرده‌اند، دوباره زنده می‌شوند، قبولش اگر چه به صورت تعبدی، برای توده‌ها آسان‌تر از این بوده است که به آن‌ها بگویند علاوه بر این‌ها، خود شما هم زنده می‌شوید.

۳ - صورت‌های منفی پذیرش معاد نیز ناشی از تکیه تشریحی به آن است

به هر حال، اینکه پیامبران چگونه موفق می‌شده‌اند که معاد را در شکل اصلی‌اش به توده‌ها به قبولانند، موضوع اصلی بحث کنونی ما است که در ادامه همین مقاله خواهد آمد و در مقاله پراکسیس نیز (آرمان مستضعفین - شماره‌های ۳۳ و ۳۲) اشاراتی به آن کردیم که پیامبران، قیامت را در «جنت و جهنم» خلاصه می‌کرده‌اند و این دو را محصول عملکردهای خود انسان‌ها در زمینه‌های «تقوی و فجور» معرفی می‌نموده‌اند. اما آنچه که در اینجا لازم است مقدمتاً توضیح داده شود این است که همواره پس از پیامبران، آن اثرات سازنده و حرکت آفرین معاد به واسطه تبلیغات و سمپاشی‌های حاکمین بر توده‌ها به دو صورت تلقی می‌شده است: عده‌ای که عموماً اکثریت را تشکیل می‌داده‌اند، از آنجا که دیگر حرکت پیامبران را پذیرفته بودند و حقانیت دعوت آن‌ها برایشان جای تردیدی نگذاشته بود، معاد را نیز همچون توحید، به صورتی تعبدی می‌پذیرفته‌اند، بدون آنکه به سراغ تشریح مکانیزم آن بروند. زیرا چنین گمان می‌برده‌اند که اگر در معاد شک کند، ایمانشان متزلزل می‌شود و خداوند آن‌ها را دچار عذاب و عقاب خواهد ساخت (باید توجه داشت که این‌ها همه، اثرات شوم تبلیغات خناسان حاکم بر توده‌ها بوده است) و لذا اصلاً خود را به مسئله قیامت و رستاخیز نزدیک نمی‌کرده‌اند، همان طور که خود را به توحید نزدیک نمی‌ساخته‌اند. این مسئله خود، نشان از آن دارد که تاکتیک مستکبرین که تا پیش از شکستشان در مقابل انبیاء، مبتنی بر نفی و رد معاد از طریق تشریح مکانیزم آن بوده است، پس از مرگ انبیاء، که دیگر توده‌ها به آن‌ها معتقد شده بودن، عوض می‌شد، و به قبول و پذیرش معاد، نه از طریق تبیینی بلکه از طریق تعبدی و کورکورانه مبدل می‌گشته است. یعنی این بار دیگر آن‌ها معاد را نفی نمی‌کردند بلکه چون هدفشان از میان بردن اثرات سازنده و انقلابی آن (که از طریق تبیین معاد حاصل می‌شده) بوده است، در نتیجه

راه دیگری را در پیش می‌گرفته‌اند که نه به انکار معاد بیانجامد و نه به تبیین آن؛ و آن راه، عبارت از این بوده است که توده‌ها را به تعبدی پذیرفتن معاد و عدم دخالت در چند و چون آن، عادت می‌داده‌اند.

و اما دومین بازتابی که مسئله معاد پس از انبیاء ایجاد می‌کرده از این قرار بوده است که عده‌ای که عموماً اقلیت محدودی را تشکیل می‌داده‌اند، باز هم بر آن می‌شده‌اند تا در عین این که مسئله معاد را نفی و انکار نمی‌کنند، برای اثبات آن، از طریق تشریح مکانیزم وارد شوند و خود را در مسائل کلامی و حتی علمی غرق سازند و از اثرات سازنده و حرکت آفرین معاد به دور مانند.

اثراتی که این دو نحوه پذیرش معاد، در جامعه می‌گذاشته، از آنجا که عامل تخدیر و مسخ نمودن توده‌ها می‌شده است، مهم‌ترین بستر رشد قدرت طلبی‌ها و استثمارگری‌های مستکبرین می‌گشته. دسته اول که معاد را به صورت تعبدی می‌پذیرفته‌اند، متشکل از توده‌های مردم بوده‌اند و دیدگاه آن‌ها در مورد معاد چنین بوده است که هر ظلم و ستمی که بر آن‌ها روا می‌رفته و هر فلاکتی را که بر خود می‌خریده‌اند، تحمل کرده و جزای ظالمین و مستکبرین را به روز قیامت حواله می‌کرده‌اند. آن‌ها پیوسته می‌گفته و می‌گویند که این دنیا رفتنی است (دنیا محل گذر است) و آنچه که باقی و جاودان است آخرت می‌باشد! دنیا را به دنیاداران و دوست داران دنیا واگذار و آخرت را که باقی است بچسب! خدا آن دنیای ما را درست کند. این دنیا را می‌خواهیم چه کنیم؟! می‌بینیم که این گونه اعتقاد به معاد و رستخیز با توجه به اثرات منفی و تخدیرای اش، بزرگترین آفت توده‌ها و زمینه رشد مستکبرین در طول تاریخ بوده و امروز هم هست؛ و غاصبین حاکم بر توده‌ها که خود به نشر این گونه عقاید در بین توده‌ها کمک می‌کرده و دامن می‌زده‌اند، همواره بهترین وسیله را برای توجیه زورگویی‌ها و استثمارگری‌های خویش به دست می‌آورده‌اند.

از سوی دیگر آن‌ها نیز که برای پذیرفتن معاد، به سراغ تشریح مکانیزم آن می‌رفته‌اند، یا به بن بست می‌رسیده و نسبت بدان بی‌ایمان می‌گشته‌اند و یا اینکه اگر هم با توسط و تمسک به پیشرفته‌ای علمی امروز بشر نظیر قانون ترمودینامیک، موفق به توجیه و تاویل چگونگی زنده شدن انسان‌ها پس از مرگ می‌شده‌اند^۸ باز هم این توجیه و تاویل از آنجا که در کادر اسلام

۸. رجوع شود به کتاب "راه طی شده".

شناسی انطباقی صورت می‌گرفته است^۹ و این‌ها بر آن بوده‌اند تا اسلام را بر علم روز انطباق دهند، به ناچار صورت «معاد برای معاد» به خود می‌گرفته، نه صورت «معاد برای انسان و اجتماع»؛ و می‌بینیم که این گونه اثبات معاد کردن‌ها بر خلاف معادلی که پیامبران برای توده‌ها به اثبات می‌رسانده‌اند، هیچ گونه حرکت آفرینی و خاصیت امید بخشندگی برای توده‌ها نداشته و بدتر عامل تخدیر آن‌ها می‌شده است. چون آن‌ها می‌گفتند: خب، به هر حال اگر که ما نتوانستیم سر از چگونگی معاد در بیاوریم، خوشحالیم که دانشمندان ما توانستند!

۴ - مقابله قرآن با صورت‌های منفی پذیرش معاد

و اما قرآن، از قبل پیش‌بینی پیدایش این دو طرز تفکر در مورد معاد را کرده و راه مقابله با آن‌ها را نیز داده است که این راه حل‌ها دقیقاً از مسیر اثبات حقیقت مکتبی معاد می‌گذرد. برای مقابله با اندیشه تبعیدی بودن معاد و اثرات زیان باری که بر توده‌ها می‌گذارد، قرآن اندیشه جدایی دنیا و آخرت را به شدت مردود می‌شمارد و آخرت را فرآیندی و حاصلی از دنیا معرفی می‌کند که در حقیقت ادامه منطقی و تکاملی آن است؛ و آن‌گاه در ظل این اعتقاد است که خطاب به توده‌ها می‌گوید:

«وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا - هر آن کس که در این (دنیا) کور باشد، پس هم او در آخرت هم کور خواهد بود و بلکه ره گم کرده تر (از دنیا)» (آیه ۷۲ - سوره اسراء (بنی اسرائیل)).

یعنی که اگر در اینجا کور بودی، در آنجا هم کور خواهی بود، اگر در اینجا ذلیل و اسیر و بدبخت و تمکین کرده به ظلم و ستم بودی، در آنجا نیز چنین خواهی بود. گمان مبر که در آنجا خدا کارها را درست می‌کند و تو را که هیچ کاری برای نجات خودت از زیر یوغ بردگی انجام نداده‌ای نجات خواهد داد، خیر! اگر که دنیا نداشته باشی، آخرت هم نخواهی داشت. اگر که ذلیل و سرافکنده زندگی کنی و انتقام ظلم و ستم‌هایی را که تحمل کرده‌ای به آخرت موکول کنی، زیان برده‌ای چرا که در آخرت نیز همچنان ذلیل و سرافکنده سر از خاک بر خواهی

۹. رجوع شود به «گامی فرابیش در راه...».

داشت و همچنان که در اینجا، در آنجا هم خواهی زیست.

این اعتقاد، در سخنان دست پروردگان مکتب وحی نیز مشهود است. مثلاً پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «الدنیا مزرعه الاخره - دنیا برای آخرت، بسان یک مزرعه است که هر چه در اینجا (دنیا) بکاری در آنجا (آخرت) همان را بدروی»؛ و یا در سخنان ائمه اطهار (علیها) است که گفته‌اند: «لَيْسَ مِنْ مَّنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِأَخْرَتِهِ...» - از ما نیست آن کس که دنیا را به طمع آخرت رها کند...»

به این ترتیب، هم قرآن و هم دست پروردگان مکتب وحی، می‌کوشند تا برای مقابله با صورت پذیرش تعبدی معاد، توده‌ها را نسبت به صورت حقیقی مسئله آشنا سازند تا موضوع القایی و تعبدی آنان نسبت بهم عاد تبدیل به یک موضع شناختی بشود و به موازاتی که نسبت به چهره حقیقی معاد، شناخت کسب می‌کنند، صورت‌های کاذب و ساختگی آن را رها می‌سازند و با توجه به اثرات سازنده و تکان دهنده‌ای که اعتقاد به معاد (در صورت تبیینی) در آن‌ها ایجاد می‌کند، همواره در تلاش و جوشش و کوشش برای بهتر ساختن دنیای خود که در حقیقت، بهتر ساختن آخرتشان است، به سر می‌برند. زیرا وقتی که توده‌ها معتقد شدند که آنچه در این جهان بکنند، عیناً همان را در آن جهان خواهند دید و هر گونه که در اینجا زندگی کنند، در آنجا هم زندگی خواهند کرد، و دنیا مزرعه‌ای است برای آخرت، در نتیجه خواهند کوشید که دنیای خویش را به بهترین نحو ممکن بسازند، تا آخرتشان نیز به همان نحو ساخته شود.

توجه: در مورد نفی تکیه تشریحی به معاد، در جزوه‌ای که در آینده پیرامون «تبیین» و «تشریح» منتشر خواهیم ساخت، توضیحاتی خواهیم آورد که بحث فعلی را کامل کند. اما در اینجا همین قدر و به طور خلاصه می‌گوئیم که پیروان انی طرز تفکر، بر آنند تا «تبیین معاد» را در کادر «تشریح معاد» انجام دهند، در حالی که شیوه قرآن برعکس است یعنی «تشریح معاد» را در کادر «تبیین معاد» صورت می‌دهد. به علت این که بررسی دقیق این بحث مهم مستلزم دریافت اصولی و درست مفهوم «تبیین» و «تشریح» می‌باشد، لذا بررسی کامل آن را موکول به جزوه مزبور می‌کنیم.

فصل دوم

با معاد چیست؟ در معاد کدام است؟

۱ - تقسیم بندی معاد

همان طوری که پیش از این گفتیم مهم‌ترین مسئله‌ای که در قرآن پس از «توحید» مفصلاً و به طور همه جانبه مورد بررسی قرار گرفته و آیات و سوره‌های بی شماری در مورد آن سخن گفته‌اند، مسئله معاد و قیامت است. برای آنکه بتوانیم از این سوره و آیات بی شمار که هر کدام به گونه‌ای و به نحوی پیرامون جنب‌های مختلف قیامت سخن گفته‌اند، دیدگاه حقیقی قرآن را در مورد این مسئله دریابیم و همگام با آیات قرآن به شناختی دقیق و درست از معاد برسیم می‌بایست که قبل از هر چیز در آیات قرآن به شناختی دقیق و درست از معاد برسیم، می‌بایست که قبل از هر چیز در این آیات، دست به یک تقسیم بندی کلی بزنیم و آنگاه در کادر این تقسیم بندی کلی، جزئیات مسئله را دقیقاً مورد بازبینی و بررسی قرار دهیم.

به طور کلی آیاتی که در زمینه معاد و رستاخیز نهایی آمده‌اند، از دو مرحله مختلف سخن می‌گویند: یکی شهادت و دیگر مرحله غیب. که البته این مراحل، نسبت به انسان مطرحند نه نسبت به خدا. مرحله شهادت را ما «با معاد» می‌نامیم و مرحله غیب را «در معاد» «با معاد». زندگی دنیایی و این جهانی ما است که به عنوان زمینه و مقدمه‌ای برای «در معاد» تلقی می‌شود و به گفته پیامبر اکرم (ص): «الدنیا مزرعه الاخره». این مرحله برای ما

(انسان‌ها) مشهود و عینی است و از آن رو آن را (دنیا یا «با معاد» را) مرحله‌ای از معاد به حساب می‌آوریم که به هر حال در پروسه کلی معاد، به عنوان مقدمه و زمینه ابتدائی لازم شناخته می‌شود؛ و از آن رو آن را «با معاد» می‌نامیم که آنچنانکه پس از این، مفصلاً توضیح خواهیم داد، رابطه انسان را با معاد روشن می‌سازد.

و اما «در معاد»، نشان دهنده‌ی زندگی آن جهانی و یا به تعبیر قرآن، آخرتی ما است که در پس از دنیا («با معاد») قرار دارد و فعال برای ما غیب است و مشهود و ملموس نیست. اما پس از اینکه مرحله «دنیا» را («با معاد» را) پشت سر گذاریم و وارد «در معاد» شدیم برای ما مشهود و ملموس خواهد گشت. شناخت این دو مرحله در کل معاد را به عنوان یک پروسه حرکتی انسان، به ما خواهد شناساند. هر چند که تکیه اصلی ما در این جزوه بر روی مرحله اول یعنی «با معاد» است و کوشش داریم تا رابطه انسان را با معاد مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم. اما با این حال به خاطر این که مفاهیم این دو مرحله معاد تا حدی برای ما روشن شود و بتوانیم شناخت اصولی‌تری نسبت به «با معاد» بدست آوریم، ابتدا به طور اجمال و خلاصه، این دو مرحله و رابطه آن‌ها را با یکدیگر روشن می‌کنیم.

۲ - «در معاد»

به طور کلی از دیدگاه قرآن، «جهان‌بینی»، عبارت است از طرز تلقی ویژه‌ای که انسان از کل هستی و کل وجود دارد.^{۱۰} این جهان‌بینی در واقع پاسخگوی «چرایی‌ها» بی‌می‌باشد که هر انسان در رابطه با تبیین خویشتن، طبیعت، جامعه و تاریخ با آن‌ها مواجه است.^{۱۱}

۱۰. برای بررسی کامل‌تر در این مورد، و برای درک بهتر و عمیق‌تر بحث حاضر، لازم است که به منابع زیر مراجعه شود: جلد اول «پراکسیس انسان ساز...»، «رابطه دیالکتیکی جهان‌بینی توحیدی و ایدئولوژی»، «ویژگی‌های دیالکتیک روشن».

۱۱. لازم به توضیح است که آنچه در اینجا به عنوان «جهان» تلقی می‌شود شامل چهار پارامتر «انسان، طبیعت، جامعه و تاریخ» است و بنابراین، «جهان‌بینی» به معنای «انسان‌بینی، طبیعت‌بینی، جامعه‌بینی و تاریخ‌بینی» است که طبعاً با جهان‌شناسی (که شامل انسان‌شناسی، طبیعت‌شناسی، جامعه‌شناسی است) تفاوت تام دارد.

مثلا اینکه چرا آفرینش وجود دارد؟ چرا من در این هستی، هستم و چه رابطه‌ای است میان من و هستی؟ چرا جامعه همواره دچار تغییر و تحول و تمدن‌های بشری در حال جایگزین شدن‌اند؟ هدف از این تحولات پی در پی چیست؟ هدف از زندگی اجتماع زیستی انسان چیست؟ رابطه من با سایر انسان‌ها و با خودم چیست؟ چرا تاریخ تکامل جوامع بشری همواره شاهد حاکمیت زورگویان و محکومیت مظلومان و محرومان بوده است؟ و آیا زمانی فرا خواهد رسید که این ظلم و ستم‌ها و زورگوئی‌ها از جامعه رخت بر بندد؟ و...

هر فرد بر اساس طرز تلقی‌ایی که از کل هستی دارد (جهانبینی) پاسخی برای این سوالات و چرایی‌ها می‌یابد که این پاسخ یابی عبارت است از تبیین جهان به تعبیر گویاتر، تبیین هستی یا تبیین انسان و جامعه و تاریخ و طبیعت عبارت است از یافتن پاسخ‌هایی برای چرایی‌های فوق که این پاسخ‌ها ریشه در شیوه نگرش انسان به هستی (جهانبینی) دارد. پس، هر فردی بر اساس جهان‌بینی خاص خود، می‌توان به تبیین هستی یا به تبیین چهار پارامتر فوق که تشکیل دهنده کل هستی می‌باشد، بپردازد. به دین خاطر است که اگر کسی در جهان‌بینی‌اش انحرافی ایجاد بشود و کژی حاصل گردد، مسلما تبیینی که وی بر مبنای این جهان‌بینی غلط، از هستی دارد نیز غلط و انحرافی بوده و او را یا به یاس و نومیدی و عبثیت خواهد کشاند و هستی را در نظرش پوچ و بی هدف خواهد انگاشت؛ و یا اینکه به ایده «دم غنیمتی» معتقد می‌شود و در این ایده، خویش می‌کوشد تا هر چه بهتر و بیشتر بهره‌مند گردد اگر چه به قیمت محرومیت و اسارت و فلاکت دیگران باشد.

طبعاً، انسانی که در کادر جهان‌بینی خویش، توانست چرایی وجود خود را در این جهان و رابطه خود را با اجتماع، تاریخ و طبیعت برای خویش تبیین کند و بفهمد که به چه دلیل زندگی می‌کند؟ حتماً چگونه زیستن را نیز خواهد آموخت. به عبارت دیگر، انسانی که به یک هدفی در زندگی خویش معتقد شد، بی تردید راه‌های رسیدن به آن هدف را نیز خواهد یافت؛ و این راه‌ها را که در برگیرند چگونگی‌ها در کادر آن چرایی‌ها می‌باشند، ایدئولوژی فرد را تشکیل می‌دهند. این ایدئولوژی، چگونگی‌هایی را به وی خواهد آموخت که او می‌تواند بر اساس آن‌ها، از خویش و از جامعه و تاریخ خویش، یک انسان اجتماع و تاریخ ایده‌آلی بسازد و در ظل آن‌ها، هدفی را که از طریق جهان‌بینی خویش برای زنده بودن خود، جامعه و تاریخ شناخته است پی‌گیری کند. (دقت شود)

در این رابطه، جهان‌بینی ایده‌آلی را که قرآن به انسان عرضه می‌کند تا در ظل آن بتواند به تبیین کل هستی بپردازد و چگونگی‌های زندگی خویش و انسان و اجتماع و تاریخ ایده‌آل خویش را بفهمد و بشناسد. بر دو رکن اصلی و اساسی استوار است: یکی «توحید» و دیگری «معاد». توحید عبارت است از شکل ذهنی یا صورت نظری جهان‌بینی، اما معاد عبارت است از شکل عینی یا صورت عملی آن. پیامبران در ابتدای ظهورشان با این واقعیت روبرو بوده‌اند که ظالمین حاکم بر توده‌ها برای توجیه ستمگری‌ها و استثمارگری‌های خویش، در ذهنیت، جهان‌بینی شرکی برای توده‌ها ساخته‌اند که به جامعه‌بینی شرک آن‌ها و نظام شرک اجتماعیشان در عینیت، جنبه قانونی و تقدس الهی ببخشند.

این است که برخلاف این مستکبرین که ابتدا نظام اجتماعی شرک ایجاد می‌کنند و آن‌گاه برای توجیه آن، دست به دامن جهان‌بینی شرک و ذهنیت شرک آلود و طبقاتی می‌شوند. آن‌ها (پیامبران) ابتدا با سلاح توحید ذهنی، ذهنیت توده‌ها را مصفا و پاک می‌کنند و جهان‌بینی توحید را در شعار «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» زمزمه می‌کنند و سپس، نظام اجتماعی توحید را در عینیت، جایگزین نظام اجتماعی شرک می‌سازند.

ابتدا با جهان‌بینی توحید، هدفداری هستی یا هدفداری انسان و اجتماع و تاریخ و طبیعت را در قالب و حد انسان و خدا و طبیعت، در ذهنیت توده‌ها می‌نشانند و فلسفه وجودی آفرینش را برای آن‌ها تبیین می‌کنند و به چرایی‌های آن‌ها پاسخ می‌دهند و آنگاه انسان و اجتماع و تاریخ ایده‌آلی را که همان انسان توحیدی، جامعه توحیدی و تاریخ توحیدی است، در قالب چگونگی‌ها (ایدئولوژی)، به توده‌ها می‌شناسانند و سپس، برای آنکه نمونه عینی آن نظام توحید ایده‌آل را (انسان و اجتماع و تاریخ توحیدی) به آن‌ها نشان دهند، معاد را و «جنت و نار» را به صورت صحنه‌های یک نمایش یا تئاتر، برایشان مجسم می‌سازند.

به طوری که دیگر توده‌ها می‌فهمند که آنچه را که پیامبران بدان‌ها وعده می‌دهند و آن ایده‌آلهایی را که می‌خواهند بر اساس ایدئولوژی خویش برای آن‌ها بسازند و تاکنون در شکل تئوری‌ها و ذهنیت‌ها و مدینه فاضله‌ها، در اندیشه آن‌ها می‌ساخته‌ان، عینیت‌اش «در معاد» متجلی است.

«در معاد»، آنان که ستم کرده‌اند و استثمار کرده‌اند و توده‌ها را به اسارت کشیده‌اند و دروغ گفته‌اند و خیانت کرده‌اند و قتل عام کرده‌اند و غارت کرده‌اند و به حقوق دیگران تجاوز

نموده‌اند و عمل خاسر انجام داده‌اند، جایشان در آتش است، در جهنم است؛ و برعکس، آنان که پشتیبان محرومان و ستم کشیدگان بوده‌اند و برای برپایی عدالت و قسط مبارزه کرده‌اند و صداقت و پاک‌ی و صفا داشته‌اند و در راه خدا کشته شده‌اند و همواره ستمگران و خانین و دروغ‌گویان را دشمن داشته‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند، جایشان در جنت است.

این است که «در معاد»، تجسم عینی آن نظام ایده‌آل و میزان قانونمندی است که پیامبران برای برقراری آن در جامعه آمده‌اند و ضوابط تنویریک و ذهنی آن را در قالب جهان‌بینی توحید و ایدئولوژی اسلام به توده‌ها معرفی کرده‌اند. «در معاد» (تجسم عینی توحید)، به هر انسانی به جز ثمره سعی و کوشش‌اش تعلق خواهد گرفت «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (آیه ۳۹ – سوره النجم) و در نظام توحیدی پیامبران (توحید ذهنی) نیز ملاک برتری انسان‌ها که آن‌ها را در جنت جایگزین می‌سازد، «تقوی» است «إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا» (آیه ۳۱ – سوره النبا) و در نظام توحیدی پیامبران (توحید ذهنی) نیز ملاک برتری تقوی است «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ...» (آیه ۱۳ – سوره حجرات)، «در معاد» (توحید عینی) طاغوت‌ها و طغیان‌گران در ذلت و خواری و سرافکنندگی به سر می‌برند «إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا - لِلطَّاغِينَ مَابًا» (آیات ۲۱ و ۲۲ – سوره النبا) و در نظام توحیدی پیامبران (توحید ذهنی) نیز اینان شکست خورده و سر افکنده‌اند، «در معاد»...

بنابراین، «معاد»، در جهان‌بینی توحیدی، اصلی در کنار توحید نیست که تداعی دوگانگی کند، بلکه معاد، صحنه نمایشی که توحید را علنا و عینا می‌شود در آنجا دید. جهان‌بینی یکی بیشتر نیست و آنهم «توحید». اما این توحید، نظری است و معاد صورت عملی آن است. توحید، «حق» است و حق هم «ضابطه و تنویری».

در حالی که معاد، «میزان» است و میزان هم «رابطه و عمل». پس ما برای آنکه بفهمیم «در معاد» چه خبرها هست و چه جریان‌هایی حاکم است، باید به سراغ توحید برویم و چهره نظری و تنویریک آن را در ضوابط توحید مشاهده کنیم؛ و برای آنکه بفهمیم توحید چیست و چگونه در باره انسان، اجتماع و تاریخ جاری می‌شود و تحقق پیدا می‌کند، باید به سراغ معاد برویم و چهره عینی و عملی آن را «در معاد» ببینیم. این است که بر خلاف افلاطون که «مدینه فاضله‌اش» را در ذهنیت خود ساخت، و سخنان و حرف‌های خودش را در مورد آن گفت و کتاب‌هایش را هم نوشت و دست آخر به اینجا رسید که خب، من این «مدینه فاضله»

را در ذهنم و تئوری‌هایم ساختم، اما می‌دانم که در این جهان و در این زمین قابل پیاده شدن و تحقق یافتن نیست و باید که در آسمان‌ها پیاده شود! آری، برخلاف افلاطون، پیامبران و به ویژه پیامبر اسلام، نه تنها «مدینه فاضله خویش» را و انسان و اجتماع و تاریخ ایده‌آل خویش را در ذهنیت خویش و توده‌ها می‌ساخته‌اند و تئوری‌های آن را به صورت ضوابط مکتبی ارائه می‌داده‌اند، نمونه عینی و تحقق یافته آن را نیز به توده‌ها نشان می‌داده‌اند و آنچنان نسبت به تحقق آن، مطمئن و محکم و استوار بوده‌اند که با قاطعیت تمام می‌گفته‌اند:

«وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ - به درستی که آن ساعت معین، قطعا فرا خواهد رسید و هیچ شکی در آن نیست و محققا که خداوند آنچه را که در قبرها مدفون است بر خواهد انگیزت» (آیه ۷ - سوره حج).

آری، همانگونه که در این کتاب، در این قرآن، در این هستی، هیچ کشتی نیست «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (آیه ۲ - سوره بقره)، در فرا رسیدن معاد نیز جای هیچ تردیدی نیست.

اینجا است که به رمز این واقعیت که چرا قرآن، در سوره‌های مکی بیش از سوره‌های مدنی به معاد تکیه می‌کند نیز پی می‌بریم. اگر به سوره‌های مکی توجه کنیم می‌بینیم که عموما آیات آن‌ها جنبه تعلیم و آموزشی دارد و چون توده‌های امی و بی سواد مکه، مسائل مختلف را به صورت عینی و ملموس آن، بهتر می‌فهمیده‌اند (که البته این، خاصیت عمومی توده‌ها در هر مکانی و هر زمانی در طول تاریخ بوده است)، در نتیجه پیامبر اکرم (ص) نیز برای آنکه آن نظام توحیدی ایده‌آل خویش را به آن‌ها بشناساند و تعلیم دهد بیش از آنچه که به توحید، به معاد تکیه می‌کرده است. اما درست برعکس در سوره‌های مدنی که عمدتا سوره‌های تبیین هستند و قوانین مختلف اجتماعی را به صورت ضابطه و تئوری مشخص می‌کنند، پیامبر آن نظام توحیدی خویش را بیش از آنچه که در قالب معاد، در قالب توحید مطرح می‌کرده است.

اما نکته مهمی که در پایان باید بدان توجه داشت این است که همانگونه که توحید (نظری)، انسان و اجتماع و تاریخ ایده‌آل را برای انسان‌ها تبیین می‌کند تا آن‌ها تبیین غلطی را که از خود، جامعه و تاریخ دارند در رابطه با آن تصحیح کنند و به تبیینی صحیح و اصولی از خویش، جامعه و تاریخ و حتی طبیعت برسند، معاد نیز (توحید عملی) عین همان تبیینات را که در توحید نظری به صورت ضابطه بود، به صورت رابطه نشان می‌دهد. اگر که امامت و

نبوت و عدالت را در کادر توحید و معاد در نظر بگیریم خواهیم دید که «امامت»، عبارت است از تبیین صحیح و اصولی انسان که به «چرایی‌های او» پاسخ می‌دهد و چگونه بودن و شدن را نیز به او می‌آموزد. «نبوت»، عبارت است از تبیین اصولی تاریخ، که جهتگیری مثبت آن را در پاسخ «چرایی‌های تاریخ» ارائه می‌دهد. یعنی نشان می‌دهد که تاریخ بدان خاطر پدید آمده که این گونه بشود. «عدالت» نیز تبیین درست و صحیح اجتماع است و در پاسخ «چرایی‌های اجتماع» می‌گوید که جامعه بشری به این دلیل باید وجود داشته باشد که به سوی برقراری عدالت و اینگونه شدن، حرکت کند. در همین رابطه است که می‌گوییم:

«توحید»، ضابطه‌هایی است که تبیین صحیح و اصولی انسان (امامت) و اجتماع (عدالت) و تاریخ (نبوت) را به انسان‌ها ارائه می‌دهد؛ و «معاد»، رابطه‌هایی است که شکل عینی و عملی همین تبیینات را به صورت صحنه‌های یک تئاتر به انسان‌ها نشان می‌دهد.

تبیین طبیعت نیز این چنین است. خود توحید، ضوابطی است که طبیعت را به صورت ذهنی و تئوریک تبیین می‌کند. اما معاد، روابطی است که آن را به صورت عینی و عملی تبیین می‌نماید.

البته باید این نکته را نیز متذکر شویم که گر چه معاد، کل جهان را برای انسان تبیین می‌کند، اما این تبیین تنها در کادر توحید مفهوم پیدا می‌کند. به عبارت دیگر، معاد صرفاً زمانی که در کنار توحید قرار گیرد، قادر به تبیین جهان است و به تنهایی اصلاً نمی‌تواند تبیینی صورت دهد چرا که «رابطه»، همواره در کنار «ضابطه» و در کادر «ضابطه» است که اصالت پیدا می‌کند.

در آینده که به بررسی و تجزیه و تحلیل «در معاد» خواهیم پرداخت کلی مسائل فوق را دقیق‌تر و عینی‌تر مورد آنالیز قرار خواهیم داد.

۲ - «با معاد»

و اما «با معاد»، دلالت بر رابطه انسان با معاد دارد. در این مورد تمام آیاتی که از جنت و نار (جهنم) یا نعیم و جحیم و... سخن می‌گوید، به نحوی نشان دهنده‌ی رابطه انسان با معاد

می‌باشند.

به عنوان نمونه در سوره بقره - آیات ۳۹ و ۲۵ ر ۱ با یکدیگر مقایسه می‌کنیم.

آیه اول، چگونگی ساخته شدن و بوجود آمدن «جنت» را بیان می‌کند و آیه دوم چگونگی ساخته شدن «نار» را در آیه اول چنین می‌خوانیم:

«وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ...» - و بشارت ده، آنان را که ایمان آوردن و عمل صالح انجام دادند، به اینکه ایشان را است بهشتانی که از زیر آن‌ها نهرها جاری است...» (آیه ۲۵ - سوره بقره).

در این آیه به وضوح رابطه انسان با جنت (با معاد) روشن شده است به این ترتیب که ایمان که انسان‌ها دارند و عمل صالحی که بر مبنای آن ایمان انجام می‌دهند، برای آن‌ها «جنت» می‌سازد. (توجه شود)

یعنی جنت زائیده‌ی عمل صالحی است که بر مبنای ایمان صورت می‌گیرد و هر چه انسان‌ها عمل صالح بیشتری انجام بدهند، جنت بهتر و متعالی‌تری برای خود خواهند ساخت؛ و اما در آیه بعدی (آیه ۳۹) چنین آمده است:

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» - و آنان که کفر ورزیدند و آیات و نشانه‌های ما را تکذیب نمودند، هم ایشان، یاران آتش‌اند و در آن جاودانه خواهند زیست» (آیه ۳۹ - سوره بقره).

«کفر»، نقطه مقابل «ایمان» است و «تکذیب» نه در سخن که در «عمل» متبلور می‌شود. بنابراین، آنان که بر اساس کفر خویش دست به عمل تکذیب می‌زنند، یاران آتش‌اند. یعنی همین عملشان برای آن‌ها آتش می‌سازد؛ و این باز روشن کننده رابطه انسان «با معاد» است.^{۱۲}

از آنجا که «با معاد»، زمینه و مقدمه «در معاد» است، لذا مفهوم آن نیز دقیقاً با مفهوم «با

۱۲. برای بررسی بیشتر در این مورد لازم است آیات زیر و نیز کلیه آیاتی که مربوط به جنت و نار و جهنم است، دقیقاً مرو بررسی قرار گیرد: آیه ۸۲ - سوره بقره، آیه ۱۴۲ - سوره آل عمران، آیه ۱۲۴ - سوره نساء، آیه ۷۲ - سوره مائده، آیه ۱۱۱ - سوره توبه، آیه ۲۳ - سوره هود، آیه ۵۸ - سوره عنکبوت و نیز آیات ۸۱ - ۱۲۶ - ۲۵۷ - ۲۷۵ - سوره بقره، آیه ۱۱۶ - سوره آل عمران، آیات ۱۴۵ - ۷۲ - سوره نساء، آیه ۱۳۶ - سوره اعراف، آیه ۱۷ - سوره توبه، آیه ۸ - سوره یونس، آیات ۷ - ۸ - سوره زلزال و...

معاد» گره خورده است و بنابراین برای آنکه درک روشن‌تری از «با معاد» به دست آوریم، می‌بایست که رابطه آن را با «در معاد» روشن سازیم. اما قبل از آنکه وارد این بحث شویم باید این نکته را نیز متذکر شویم که «برزخ»، یک مرحله انتقالی است که «با معاد» را به «در معاد» متصل می‌کند. ما این مرحله انتقالی را هم در این جزوه و در رابطه «با معاد» می‌توانیم بررسی کنیم و هم در جزوه آینده و در رابطه با «در معاد» اما از آنجا که چنین تشخیص داده شد که مفهوم حقیقی «برزخ» از دیدگاه قرآن، در رابطه با «در معاد» بهتر درک می‌شود، در نتیجه ما بررسی این مرحله انتقالی را نیز موکول می‌کنیم به جزوه‌ای که در آینده پیرامون «در معاد» منتشر خواهیم ساخت.

۳ - رابطه «با معاد» و «در معاد»

ما پیش از این از «توحید نظری» (توحید) و «توحید عملی» (معاد) سخن به میان آوردیم و گفتیم که توحید نظری، صورت «ضابطه» (حق) دارد اما توحید عملی، صورت «رابطه» (میزان). اما اکنون این نکته را اضافه می‌کنیم که آنچه آن ضابطه را به این رابطه تبدیل می‌کند عملکرد انسان است. یعنی که انسان با عمل خویش، از توحید، معاد می‌سازد. از سوی دیگر، این را نیز گفتیم که دورانی که عمل انسان در حال شکل گرفتن و صورت پذیرفتن است، دوران «با معاد» می‌باشد، یعنی انسان تنها در «با معاد» است که دست به انتخاب و عمل می‌زند و لذا «با معاد» را می‌توان عبارت از مرحله‌ای دانست که انسان با پیمودن آن خود را به «در معاد» نزدیک می‌کند تا سر انجام با پشت سر گذاردن «برزخ» وارد آن می‌شود. (دقت شود)

به عبارت دیگر، بحث را کلاً باید اینگونه بیان داشت که آن توحیدی را که می‌بایست در جامعه پیاده شود (و بر اساس آن، آنان که کفر ورزیدند و عمل خاسر صورت داده‌اند محکوم و ذلیل باشند) عیناً در معاد مشهود است و وقتی که پیامبران ضابطه آن را به صورت توحید نظری بیان می‌کنند، روابط آن را نیز به صورت معاد (توحید عملی)، نشان می‌دهند.

این است که برای آن که بفهمیم محتوای معاد چیست؟ باید بفهمیم که محتوی توحید چه می‌باشد؟

و برای آنکه بفهمیم این توحیدی که صورت نظری و تئوریک دارد، چگونه «در معاد» پیاده می‌شود و عینیت پیدا می‌کند، باید به بررسی رابطه انسان «با معاد» بپردازیم، چرا که این انسان است که از توحید، معاد می‌سازد، با عمل خویش. به عبارت دیگر برای آنکه ما «در معاد» را بفهمیم که چیست و چگونه است و در آنجا چه می‌گذرد و چه خبرها هست؟ باید «با معاد» را بررسی کنیم و ببینیم که انسان‌ها چگونه عملکرد خودشان، جنت و نار (معاد) می‌سازند.

با این حساب، می‌توان «با معاد» را یک مرحله تاریخی محسوب داشت که در آن عملکرد انسان‌ها در دو زمینه تقوی و فجور، در حال شکل گرفتن و تکامل یافتن است. مثلاً توده‌هایی که برای برپایی قسط به قیام بر می‌خیزند، در حقیقت با این حرکت خویش، ضابطه‌ها را به رابطه تبدیل می‌کنند، حق را به میزان بدل می‌سازند و با این عملشان خشتی یا سنگی از بنای «در معاد» را بالا می‌برند. در اینجا باید به دقت در نظر داشت که منظور این نیست که توده‌ها با قیام خویش در هر مرحله تاریخی، یک «معاد» می‌سازند، خیر این چنین نیست، چرا که گرچه قیام توده‌ها حرکتی در کادر «با معاد» است، اما به تنهایی تمام «با معاد» نیست که ما بخواهیم نتیجه آن را نیز تمام «در معاد» به حساب آوریم. «در معاد»، حاصل تکامل نهایی انسان و هستی است که برای به دست آمدن آن، می‌بایست انسان‌ها مراحل و منازل بسیاری را در طول تاریخ تکامل خویش سپری کنند و مبارزه آن‌ها برای تبدیل ضابطه‌های توحید نظری به رابطه‌های توحید عملی آنقدر باید استمرار یابد تا به «در معاد» منتهی گردد. در واقع، مبارزات حق طلبانه انسان‌ها در طول تاریخ، پله‌هایی از «معاد» است که آنها باید طی کنند تا در انتهای این پله‌ها به «در معاد» برسند.

تلاش‌های مثبتی که انسان‌ها در مرحله «با معاد» صورت می‌دهند تا ضوابط توحید نظری را در عمل بیان کنند، سبب می‌شود تا عملاً به گونه‌ای توحیدی ساخته شوند. در این مسیر، اگر که انسان ساخته شد، «امامت» تحقق پیدا می‌کند (انسان توحیدی). اگر جامعه ساخته شد، «عدالت» عملی می‌گردد (جامعه توحیدی) و اگر تاریخ ساخته شد «نبوت» که حرکت انسان و جامعه توحیدی در بستر تاریخ است، محقق می‌گردد (تاریخ توحیدی) و دقیقاً همان زمان است که معاد در شکل عینی‌اش به وجود می‌آید. پس «در معاد»، تبلور انسان و اجتماع و تاریخ توحیدی است که در فرهنگ اسلام به صورت امامت، عدالت و نبوت مطرح شده است و این‌ها همراه با توحید، معاد، پنج اصل اعتقادی تشیع را تشکیل می‌دهند.

۴ - «در معاد»، صورت فعلیت یافته «نفس»ی است که در «با معاد» حالت انفعالی دارد

بنابراین تا اینجا به این اصل مسلم دست یافتیم که «با معاد» پل اتصال «توحید» است با «معاد»؛ و این انسان است که در مرحله «با معاد» شکل می‌گیرد و تکامل پیدا می‌کند و با این حرکت خویش توحید را تبدیل به معاد می‌کند. در نتیجه «با معاد»، بستر رشد و شکل‌گیری «نفس انسان» یا «خود» انسان است؛ و این «خود»، در دو جهت شکل می‌پذیرد: یکی تکاملی دیگری انحطاطی، یکی شکر دیگر کفر، یکی هدایت دیگری ضلالت، یکی رشد دیگری غی؛ و بالاخره یکی تقوی و دیگری فجور به عبارت دیگر، «با معاد» استوار است بر «خود» انسان؛ و این «خود»، در بستر «با معاد» است که باید آفریده شود و از صورت «انفعالی»، به صورت «فعلیت یافته» در بیاید.^{۱۲} در «با معاد» نفس انسان حالت انفعالی و اثر پذیری دارد و مبتنی بر «امران الجہت» (دو جهتی) است یعنی بالقوه خاصیت آن را دارد که در دو جهت شک پیدا کند و این شکل یابی همچنان در طول تاریخ بشری (یعنی در طول مرحله «با معاد») ادامه می‌یابد تا اینکه سر انجام انسان، به نهایی‌ترین صورت خود می‌رسد و از حالت انفعالی یا اثر پذیری به در آمده و به فعلیت مطلق بدل می‌شود. در اینجا است که «با معاد»، به «در معاد» متصل می‌گردد و دوران «با معاد» به سر می‌رسد. «در معاد» دیگر انسان با دو جهتی سر و کار ندارد، دیگر تقوی و فجور به صورت «جهت» وجود ندارد بلکه این «جهت»، تبدیل به دو «وجود» شده است: یکی وجود «فلاح» و دیگری وجود «خاب» «فَدَّ أُلْحَ مَنْ رُكَاها - وَفَدَّ خَابَ مَنْ دَسَاها» (آیات ۹ و ۱۰ - سوره الشمس). دیگر اراده و اختیار و انتخاب معنا ندارد چرا که دیگر دو جهت متضاد برای انتخاب انسان وجود خارجی ندارد. دیگر انسان هیچ قدرتی در جهت شکل دادن خودش ندارد:

«وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يَقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةً وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ» - بترسید از روزی که هیچ نفسی برای نفس دیگری کاری صورت ندهد و نه شفاعت کسی پذیرفته شود و نه تغییر و تبدیلی قبول گردد و نه اینکه ایشان یاری شوند» (آیه ۴۸ - سوره بقره).

۱۳. برای بررسی حالت فعلی و انفعالی نفس، به جزوه ی «ارزیابی نفسانی» رجوع شود.

کوچکترین عملکردی و سخنی که انسان در دوران «با معاد» - که نفس‌اش خاصیت شکل‌پذیری داشته - انجام داده، «در معاد» د نفسش متبلور می‌شود، به صورت فعلیت مطلق:

«يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا... - روزی که هر نفسی، آنچه عمل خیر (عمل صالح یا پراکسیس) را که انجام داده است، حضوراً می‌یابد و آنچه شر (عمل خاسر یا پراگماتیسم) را نیز که انجام داده است، می‌بیند و آرزو می‌کند که بین او و این اعمال، فاصله دوری جدایی می‌انداخت...» (آیه ۳۰ - سوره آل عمران).

این است که در آن روز («در معاد»)، نفس انسان آئینه تمام‌نمای زندگی او است و هر کاری که در طول زندگی‌اش انجام داده، عیناً در این آئینه مشهود است و بدین خاطر خداوند می‌فرماید:

«أَفْرَأَى كِتَابِكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا - بخوان کتابت را که امروز، نفس تو و خود تو، برای آنکه به حسابت برسد کافی است!» (آیه ۱۴ - سوره الإسراء).

«خود» انسان، در آن روز («در معاد»)، دقیقاً همان چیزی را به روز می‌دهد که در دوران انفعالی و اثر‌پذیری خویش، به خود گرفته است و لذا انسان در آن روز، برای اولین بار «خودش» را عیان و آشکار در مقابل خود می‌بیند. آری، آن روز تمام پرده‌ها فرو می‌افتد و مخفی‌ها آشکار می‌گردند:

«يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ - روزی که اسرار درون فاش گردند» (آیه ۹ - سوره الطارق).

و بدین خاطر است که آنان که کفر ورزیده‌اند و اکنون خویشتن‌پست خویش را در آئینه «خود» می‌بینند، آنچنان عذابی را از درون حس می‌کنند که می‌گویند، ای کاش همچو خاک می‌شدیم و این روز را نمی‌دیدیم:

«إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا - به تحقیق که ما شما را از آن عذاب نزدیک ترساندیم. روزی که انسان، آنچه را با دو دست خویش (یعنی عملکرد خویش) از پیش فرستاده است، می‌نگرد و آن کس که کفر ورزیده به فریاد درمی‌آید که ای کاش چنان خاکی می‌بودم» (آیه ۴۰ - سوره النبأ).

در آن روز، همه هستی و همه وجود، سخن می‌شود، کلام می‌گردد، و آنچه را که دیده و شنیده

و اسراری را که در درون خود نگهداشته است، بیرون می‌ریزد.

«إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زَلْزَالَهَا - وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا - وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا - يَوْمَئِذٍ تُخْبِتُ أَخْبَارَهَا - إِنَّ رَبَّكَ وَحَىٰ لَهَا -» آنگاه که زمین به شدیدترین وضعی شروع به لرزیدن کند، و زمین بارهای گرانی را که درون خود داشته بیرون ریزد، و انسان با حیرت و شگفتی گوید: آن را چه شده است؟! روزی که (زمین) تمام خبرهای خویش را بازگو می‌کند - چرا که پروردگارت بدو وحی کرده است» (آیات ۱ الی ۵ - سوره زلزال).

اسباب‌های عادی سخن گفتن انسان که تاکنون جز دروغ و تهمت و خودفریبی کاری صورت نمی‌داد، بسته می‌شود و حقیقت‌ها از طریق دست و پا بیان می‌شوند و این چنین است که انسان، خویشتن حقیقی خویش را ناگهان به طور عریان و بی هیچ آرایه و پیرایه‌ای از دغل کاری‌ها و فریب‌ها و نیرنگ‌ها، در مقابل خویش می‌بیند:

«الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ - امروز، بر دهن‌های آن‌ها مهر زنیم و (تنها) دست‌های آن‌ها با ما سخن خواهند گفت و پاهایشان نسبت به آنچه که انجام داده‌اند شهادت خواهد داد» (آیه ۶۵ - سوره یس).

آری، عملکردهای انسان در مقابل‌اش مجسم خواهد شد، حتی گوش‌ها و چشم‌ها و پوست انسان به سخن در می‌آیند و بر علیه او شهادت می‌دهند تا حقیقت‌ها روشن و آشکار گردند و عمل انسان در مقابل خودش عیان گردد:

«حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ - تا آنگاه که گوش‌ها و چشم‌ها و پوست‌ها شان می‌آیند و نسبت به اعمالی که انجام می‌داده‌اند، گواهی می‌دهند» (آیه ۲۰ - سوره فصلت).

آن گاه ایشان به پوست‌های خود می‌گویند:

«وَقَالُوا لَوْلَا دِهِمْ لَمْ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا - و به پوست‌هایشان گویند که چرا بر علیه ما گواهی دادید؟! و پاسخ می‌شنوند که: قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ - آن خدایی ما را به سخن آورد که (امروز) تمام هستی را به سخن آورده است» (آیه ۲۱ - سوره فصلت).

آری، در آن روز تمام آفرینش به سخن در می‌آیند و رازها و اسرار درونی خویش را فاش می‌سازند.

«يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ» (آیه ۹ - سوره الطارق) و بدین گونه است که انسان، آنچه را که در دوران «با معاد» انجام داده است، در برابر خویش می‌بیند.

نتیجه

به این ترتیب با توجه به آنچه راجع به «در معاد» و «با معاد» مطرح شده است، در می‌یابیم که «در معاد»، صرفاً در رابطه با «توحید» است که مفهوم پیدا می‌کند. در حالی که «با معاد»، تنها در رابطه با انسان مطرح است. همانگونه که ما برای فهمیدن و درک «در معاد» می‌بایست توحید را بشناسیم و بفهمیم، برای درک «با معاد» نیز باید انسان را بشناسیم. کیفیت پیدایش، رشد، تکامل و مرگ انسان تا لحظه معاد، به طور کلی روشن‌گر مرحله «با معاد» است چرا که انسان تا رسیدن به مرز انتخاب و اراده و عملکرد، راهی از نظر تکوین و تکامل پیموده است تا رسیدن به مرز انتخاب و اراده و عملکرد توانسته است «نفس» خویش را شکل دهد و از آن، جنت و یا نار بسازد. این است که ما برای درک «با معاد» باید دست به تبیین تاریخی از کیفیت تکوین و تکامل انسان بزنیم تا بدین وسیله در واقع مرحله «با معاد» را تبیین کرده باشیم. این تبیین تاریخی، یکی از ظریف‌ترین و حساس‌ترین مسائلی است که در قرآن طرح شده و گذشته از اینکه تبیین مکتب اسلام را از انسان بیان می‌کند و از این طریق، تبیین «با معاد» را نیز طرح می‌کند، زمینه لازم را نیز برای شناختن و فهمیدن هر چه بهتر «در معاد» فراهم می‌نماید.

بنابراین، ما در فصل بعد با بررسی این نکته ظریف و حساس در قرآن از یک سو کیفیت تکوین و تکامل انسان را تا مرز معاد، از نظر تاریخی تبیین می‌کنیم و از سوی دیگر مرحله «با معاد» را از جنبه تاریخی تبیین می‌نمائیم و از طرف سوم، زمینه را برای درک بهتر مرحله «در معاد» فراهم می‌سازیم.

فصل سوم

تبین با معاد

۱ - صورت تبیینی مراحل «با معاد»

اگر بخواهیم پروسه تکوین و تکامل وجودی انسان را در رابطه با «معاد» - که آخرین پله‌هایی است که انسان باید طی کند تا به «در معاد» برسد - روشن کنیم، این پروسه در یک عبارت مجمل و خلاصه، این چنین بیان می‌شود که: «انسان، نمودار عالی‌ترین پدیده‌ای در کل آفرینش است که از دیدگاه قرآن، حرکت (جبری) و جودیش را از دوران «فطرت» با زندگی فطری آغاز می‌کند و سپس به «جنت» وارد می‌شود و در جنت، حرکت نوی را (جبری - اختیاری) می‌آغازد و در ظل آن، وارد «ارض» می‌شود و آنگاه در ارض، حرکت نو خویش را بر اساس مکانیزم وجودی تازه‌اش (فجوی + تقوی)، همچنان ادامه می‌دهد تا بالاخره، حرکت‌اش به معاد («در معاد») که استوار بر «نار» و «جنت» است، منتهی می‌گردد.

با توجه به این پروسه کلی می‌توان پروسه حرکت جبری - اختیاری انسان را نیز که از درون خود «جنت» و با انتخاب «شجره ممنوعه» آغاز می‌شود اینچنین بیان کرد که انسان در این پروسه جدید، حرکتی را از جنت می‌آغازد و سپس وارد «ارض» می‌شود و می‌کوشد تا در ظل تلاش و کوشش خویش در دو زمینه‌ی تقوی و فجور، یا حتی بسیار متعالی‌تر و تکامل

یافته تر از جنت اولیه بسازد و یا این که از آن جنت اولیه، یک «جهنم» یا «نار»ی برای خود بر پا کند.

پس، پروسه کلی تکوین و تکامل وجودی انسان را می‌تواند شامل چهار مرحله مهم دانست که به ترتیب عبارتند از: مرحله فطرت، مرحله جنت اولیه، مرحله ارض، مرحله معاد (جنت ثانویه - نار یا جهنم) اما پیش از مرحله فطرت - که در واقع از نظر تاریخی، نخستین زمانی است که پای انسان به عنوان یک پدیده تازه، به عرصه هستی گذاشته می‌شود - یک دوران دیگری نیز وجود داشته است که انسان، اساساً چیز قابل ذکری نبوده و موجودیت انسانی نداشته است اما زمینه‌ها و مقدمات پیدایش او در حال فراهم شدن بوده و وی به تدریج در حال شخصیت یافتن و انسان شدن بوده است. که ما این دوران را نیز با توجه به آیه ۱ - سوره انسان «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا - آیا بر انسان روزگاری نگذشت که هیچ چیز قابل ذکری نبود» مرحله «لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا» می‌گوئیم. به این ترتیب اگر چنانچه این مرحله را نیز به چهار مرحله سابق اضافه کنیم، می‌توان پروسه کلی تکوین و تکامل انسان را به ترتیب شامل پنج مرحله که نشان دهنده تبیین «با معاد» است برای «در معاد»، حکم تشریح را پیدا می‌کند و لذا ما در اینجا به عنوان تشریح «در معاد»، این پنج مرحله را در رابطه با آیات قرآن، به ترتیب مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۲ - مرحله اول: «لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا»

در آیه اول سوره انسان سخن از روزگاری که میان می‌آورد که اساس انسان موجودیت و شخصیت و ارزش وجودی انسانی نداشته است. اما از آنجا که قرآن، از این دوران نام می‌برد و به ویژه با در نظر گرفتن آیات بعدی همین سوره که مراحل بعدی تکامل وجودی انسان را بیان می‌کند، می‌توان دریافت که در این دوران، هر چند که انسان دارای شخصیت نبوده و اصلاً «خود» برای اش مطرح نبوده است، اما به هر حال، شخصیت وی در حال شکل گرفتن و ساخته شدن بوده و زمین‌ها و مقدمات لازم برای قدم گذاشتن وی به مرحله انسانی، فراهم می‌شده است. آیه ۴۵ - سوره نور و آیه ۳۰ - سوره بقره، تنها آیاتی هستند که به وضوح سخن از این دوران به میان می‌آورند و به ترتیب مقدمات شکل‌گیری بعد مادی و معنوی وجود

انسان را بیان می‌دارند.

«وَاللّٰهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَّاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللّٰهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللّٰهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - و خداوند، هر جنبنده‌ای را از آب آفرید. پس دسته‌ای از ایشان بر شکم خویش (دوزیستان - خزندگان) راه می‌روند و دست‌های دیگر از آن‌ها بر دو پا راه می‌روند (پرنندگان) و دسته سوم از آن‌ها، بر چهار پا راه می‌روند (چهار پایان)، خداوند آنچه را که بخواهد می‌آفریند. محققاً که خداوند بر همه چیز توانا است» (آیه ۴۵ - سوره النور).

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ - و آنگاه که پروردگارت به ملائکه گفت که من می‌خواهم جانشینی برای خود در زمین قرار دهم، آن‌ها گفتند: آیا می‌خواهی کسی را در آن قرار دهی که در آن فساد کند و خون‌ها بریزد؟! و (حال آن که) ما تو را به حمد و تسبیح می‌کنیم و تقدیس‌ات می‌نماییم. خداوند گفت: من آنچه را که شما نمی‌دانید، می‌دانم»^{۱۴} (آیه ۳۰ - سوره البقرة).

آنچنانکه از سیاق آیات بر می‌آید، خداوند در آیه اول، تنها مطالبی را که عنوان می‌کند، تکامل مادی وجود انسان از زمان بی‌شکلی آن (آب) تا مراحل شکل یافته‌اش که دوزیستان و پرنندگان و چهارپایان هستند^{۱۵}. یعنی قرآن در این آیه تکامل مادی وجود انسان را در رابطه با منازل و مراحل مختلفی که می‌پیماید، مشخص ساخته و نکته ظریفی که در این آیه به چشم می‌خورد و بسیار قابل توجه هم هست این است که در پایان این پروسه (ماهی‌ها، دوزیستان، پرنندگان، چهارپایان)، سخن از انسان نیز همچون سایر موجودات که در این پروسه از آن‌ها یاد شده است، تنها دارای یک بُعد وجودی است و آن هم بُعد مادی آن می‌باشد و دیگر تنها تفاوتی که می‌شد بین انسان و این موجودات قائل شد، همان تکامل یافته‌تر بودن بُعد مادی وجودش بود و بس. همان گونه که مثلاً چهارپایان نیز از ماهی‌ها و دوزیستان و پرنندگان از نظر مکانیسم

۱۴. لازم به تذکر است که بیان "آب" در آیه (خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَّاءٍ)، دلالت بر وجود ماهی‌ها هم دارد، به ویژه که "خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ - هر جنبنده‌ای را آفرید"، مشخص کننده تکوین وجودی ماهی‌ها هم هست: ماهی‌ها، دوزیستان، خزندگان، پرنندگان، چهارپایان.

۱۵. بررسی این آیه در همین رابطه، در مقاله "در حاشیه کتاب" آرمان مستضعفین شماره ۲۵ و ۲۷ آمده است. لازم است قبل از ورود به بحث فعالی، بررسی مزبور مطالعه شود.

مادی تکامل یافته ترند. در حالی که تکامل یافتگی انسان نسبت به سایر موجودات، تنها به بُعد مادی وجودش خلاصه و محدود نمی‌شود بلکه بُعد معنوی او را که اصلا تمام ارزش‌ها و اصالت‌های وجود او ناشی از آن است، نیز شامل می‌شود.

اما همانگونه که در آیه مشاهده می‌شود، خداوند با به کار بردن «من» در هر یک از مراحل مزبور (مَنْ يَمْشِي)، این حقیقت را می‌رساند که حرکت تسلسل وار این موجودات، بهسوی جهان انسان‌ها پیش می‌رود چرا که کاربرد «من» در قرآن، در رابطه با پدیده ذی شعور می‌باشد نه پدیده بی شعور؛ و لذا در این آیه خداوند با ظرافت خاصی، از یکسو پای انسان را مستقیماً به میان نکشیده تا تکامل او صرفاً به بُعد مادی‌اش خلاصه شود و از سوی دیگر، با به کار بردن ضمیر «من» که به جای پدیده با شعور (انسان) می‌نشیند، به وضوح روشن ساخته است که این حرکت تکاملی زنجیروار، به سوی جهان انسان‌ها و یا انسان شدن با شعور شدن و کامل‌ترین گشتن پیش می‌رود.

پس می‌بینیم که در این آیه، خداوند سخن از دورانی به میان می‌آورد که هنوز انسان با هیئت و ترکیب کنونی‌اش وجود خارجی ندارد. اما وجوداش در پروسه تکامل سیار جانوران، در حال شکل گرفتن و ساخته شدن است و سیر تکامل مادی این جانوران، دارد به انسان منتهی می‌گردد. اما همانگونه که گفتیم در این آیه تکیه اصلی بر روی تکامل بُعد مادی وجود انسان است و به عبارت دیگر، این آیه پروسه تکوین بُعد مادی وجود انسان را در مرحله «لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّكُوراً»، مشخص می‌کند.

اما در آیه دوم (آیه ۳۰ - سوره بقره)، همان گونه که در مقاله در حاشیه کتاب به تفصیل پیرامون آن سخن گفتیم، مقدمات و زمینه‌ای لازم برای تکوین بُعد معنوی وجود او بیان شده است، که این بُعد معنوی در واقع همان «خلیفه‌اللهی» انسان است که روشنگر تکامل یافته تر بودن وجود او، از سایر پدیده‌های آفرینش است. در این آیه کاملاً مشخص است که گرچه سایر پدیده‌های هستی وجود داشته‌اند، خداوند هم وجود داشته است، اما انسان هنوز به عنوان یک موجود خودآگاه، انتخابگر، آفریننده که خلیفه و جانشین خدا در زمین است، وجود نداشته و چون خداوند خطاب به ملائکه (آیه) می‌گوید که من می‌خواهم جانشینی در زمین برای خود قرار دهم. این حقیقت روشن می‌گردد که چون «قول خداوند» همان «فعال» او است و سخن او، عین عمل او می‌باشد، در نتیجه این گفتار نشان دهنده این است که خداوند عملاً، زمین‌های

پیدایش این جانشین را فراهم ساخته است. اما تا انتهای آیه مشاهده می‌کنیم که هیچ سخنی و اسمی از خود این جانشین به میان نیست. یعنی هنوز معلوم نیست که این جانشین چه کسی می‌باشد؛ و این خود می‌رساند که جانشین مزبور هنوز پا به عرصه هستی نگذارده اما کیفیت حرکت تکاملی آفرینش به گونه‌ای است که ضرورتاً به سوی موجودیت بخشیدن به وی پیش می‌رود.

۲ - مرحله دوم: دوران فطرت

و اما مرحله دوم، دوران زندگی فطری انسان است که در آیه بعدی سوره بقره (آیه ۳۱) بلافاصله پس از آنکه زمین‌ها و مقدمات پیدایش خلیفه خداوند بیان شد، این گونه طرح شده است:

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ - و تمامی اسماء را به آدم آموخت آنگاه آن‌ها را بر ملائکه عرضه کرد و گفت اگر که راست می‌گوئید، مرا از اسماء ایشان با خبر کنید!» (آیه ۳۱ - سوره بقره).

اولین و مهم‌ترین نکته‌ای که در این سوره مطرح است اینکه برای اولین بار پس از سپری شدن دوران «لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً»، پای انسان به میان می‌آید و از وی سخن گفته می‌شود^{۱۶}؛ و لذا در این آیه، اولین مرحله‌ای که انسان پا به عرصه هستی می‌گذارد روشن شده است. ویژگی عمده‌ای که انسان در این مرحله دارد، آگاهی و علمی است که نسبت به «کل اسماء» پیدا کرده است و درست همین ویژگی او است که وی را نسبت به سایر پدیده‌های هستی برتری می‌بخشد، به طوری که ملائکه به عنوان مظاهر آفرینش در پای وی به سجده می‌افتند و برتری او را نسبت به خود می‌پذیرند^{۱۷}.

عملی که انسان در این مرحله می‌آموزد، در واقع صورت‌های بالقوه علم و آگاهی‌هایی است

۱۶. باید توجه داشت که آن «آدم» در آیات قرآن، دلالت بر «نوع انسان» دارد.

۱۷. ما بررسی این آیه را در «مانیفست اسلامی» (دفتر دوم) به تفصیل آورده ایم، برای درک عمیق تر مطلب می‌بایست که بررسی مزبور حتما مطالعه شود.

که در نهاد وی قرار داده می‌شود. یعنی انسان بر اثر طی پروسه تکامل خویش، به مرحله‌ای می‌رسد که بالقوه و بالاستعداد قدرت فراگیری و علم آموزی در وجودش پدید می‌آید. بالقوه بدون این علوم و آگاهی‌های کلی را (الْأَسْمَاءُ كُلِّهَا) از آنجا می‌فهمیم که در آیه دیگر (آیه ۷۸ - سوره نحل) خداوند می‌فرماید که انسان در هنگام آفرینش هیچگونه علم و آگاهی ندارد اما چنانچه از همین آهی (آیه ۷۸ - سوره نحل) مستفاد می‌شود، زمینه‌های بالقوه آگاهی یافتن و عالم شدن، در وجود او قرار دارد:

«وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» - و خداوند، شما را از شکم‌های مادرانتان خارج ساخت در حالی که هیچ چیزی نمی‌دانستید، و برای شما گوش و چشم‌ها و دل‌ها قرار داد شاید که سپاس گذارید» (آیه ۷۸ - سوره النحل).

بنابراین علمی را که خداوند به آدم می‌آموزد (عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلِّهَا)، به هیچ وجه نمی‌توانسته بالفعل باشد، بلکه خداوند صرفاً زمینه‌ها و استعداد‌های پذیرش آگاهی و علم را در نهاد انسان قرار می‌دهد؛ و در اینجا منظور از خداوند، نه یک دست غیبی است که دفعتاً یک مشت زمینه را بردارد و در نهاد انسان بگذارد! بلکه «خداوند»، بیانگر قوانین و سنت‌های جبری حاکم بر آفرینش است که بی‌تردید در کادر قدرت و مشیت الهی عمل می‌کند. بنابراین انسان بر اساس قوانین و سنت‌های جبری آفرینش، در پروسه تکامل خویش به درجه‌ای می‌رسد که زمین‌های بالقوه علم آموزی و قدرت فراگیری در وجودش پدید می‌آید؛ و می‌بینیم که برخلاف عقیده افلاطون، این طور نیست که انسان وقتی که پا به عرصه هستی می‌گذارد، همه چیز بدانند همه علمی داشته باشد، اما بر اثر تغییر و تحولی که در وجودش پدید آمده، همه از یادش رفته باشد و سپس در طول زندگی‌اش و در برخورد با واقعیت‌های مختلف، به تدریج آن‌ها را به خاطر بیاورد! خیر. انسان وقتی که پدید می‌آید هیچگونه علم و آگاهی ندارد «لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا» (آیه ۷۸ - سوره نحل) بلکه صرفاً استعداد دارد (وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ...).

به هر حال، این مرحله از تکوین انسان را که قرآن برای اولین بار از وی سخن به میان می‌آورد، مرحله زندگی فطری او می‌نامیم. «فطرت» مکانیزم پیچیده وجودی او را نسبت به «غریزه» سایر جانوران تشکیل می‌دهد و آنچه که نقطه تمایز این دو از یکدیگر و علت پیچیده تر بودن مکانیزم فطرت نسبت به مکانیزم غریزه است، همان زمینه و استعداد‌های بالقوه‌ای

است که در نهاد انسان پدید می‌آید. بنابراین، در دوران زندگی فطری که دوران پس از «نَمْ یَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا» است، انسان صاحب فطرت یا مکانیزی می‌شود که بر اساس آن، قدرت این را به دست می‌آورد که اگر در بستری درست و اصولی قرار گیرد و امکان فعلیت یافتن استعدادها و وجودی‌اش به نحو مطلوب، برایش فراهم گردد، به درک کل وجود برسد (کل اسماء) و بی‌نهایت هستی و وجود را بشناسد و بفهمد. هم خود را هم خدا را و هم طبیعت و انسان و اجتماع را، همه را قادر است که در ک کند و بشناسد؛ و این ویژگی‌ایی است که تنها خاص انسان می‌باشد و دلیل برتری و تکامل وجودی او نسبت به دیگر پدیده‌های آفرینش نیز همین است.

پس باید گفت که انسان در این مرحله، اگر چه قابل ذکر است و دیگر در مرحله «نَمْ یَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا» به سر نمی‌برد، اما هنوز خودش به ارزش وجودی خودش پی نبرده و برای خودش قابل ذکر نشده است چرا که هنوز «خودآگاهی» ندارد و باید که یک پروسه‌ای از تکامل خویش را طی کند تا به خودآگاهی دست یابد؛ و ما این پروسه را در «دفتر دوم مانیفست اسلامی» بیان داشته‌ایم.

نکته قابل توجه دیگر در این آیه این است که در اینجا دیگر سختی از بُعد مادی وجود انسان به میان نیست بلکه تنها در رابطه با بُعد معنوی و خلیفه الهی او سخن گفته می‌شود؛ و خود این مسئله حاکی از آن است که در این مرحله (مرحله فطرت) وجود مادی انسان دیگر شکل پیدا کرده و به کامل‌ترین صورت خود رسیده است و لذا انسان در این مرحله، هم از نظر مادی و هم از نظر معنوی قابل ذکر شده است.

نکته دیگری را نیز که در پایان بررسی دو مرحله «نَمْ یَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا» و مرحله «فطرت» می‌بایست عنوان کنیم این است که در آیات ۷ و ۸ و ۹ سوره سجده، خداوند این دو مرحله را در رابطه با تکامل و قابل ذکر شدن بُعد مادی و بُعد معنوی وجود انسان، پشت سر هم بیان می‌کند، که توجه به آن حاکی از انسجام و به هم پیوستگی دقیق آیات قرآن است.

«الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ - ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ - ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ -

او که تمام هستی را بر نظام احسن و نیکو بیافرید و آفرینش انسان را از گل بی‌اغایید - پس آن گاه نسل او را از چکیده‌ای از آبی پست قرار داد - و پس از آن، او را بی‌اراست و از روح

خویش در او دمید و برای شما گوش و چشم‌ها و دل‌ها قرار داد (در حالی که) کمی از شما سپاس گذارید» (آیات ۷ الی ۹ - سوره السجده).

آیات اول و دوم، کیفیت تکامل بُعد مادی وجود انسان را در دورانی که هنوز قابل ذکر نبوده، بیان می‌کند و در آیه سوم، به کمال رسیدن بُعد مادی انسان را به صورت «ثُمَّ سَوَّاهُ - پس او را بیاراست» بیان می‌کند و بلافاصله پس از آن، تکامل بُعد معنوی وی را نیز به صورت «وَوَفَّخَ فِيهِ مِنْ رُوْحِهِ - از روح خویش در او دمید» مطرح می‌کند. یعنی از یک سو انسان در پروسه تکامل مادی وجودش به نهایی‌ترین و آراسته‌ترین صورت وجود خود می‌رسد و از سوی دیگر، با دمیده شدن روح خدایی در وجود وی، استعدادهای بالقوه خداگونه شدن (خلیفه الهی) در نهادش قرار می‌گیرد و به دنبال آن با بیان «وَجَعَلْ لَكُمْ السَّمْعَ...» نشان می‌دهد که انسان از این پس استعداد فراگیری و کسب شناخت و آگاهی را دارد.

۳ - مرحله سوم: دوران زندگی جنتی

آنچنانکه گفتیم، ویژگی‌های انسان در مرحله فطرت، این است که اولاً، مکانیزم وجودی‌اش از شکل «غریزی» به شکل «فطری» تغییر یافته و ثانیاً او دارای استعدادها و توانایی‌های بالقوه‌ای است که با فراهم شدن شرایط مناسب، می‌توانند به فعلیت درآیند و ثالثاً اینکه انسان در این مرحله، دارای یک دینامیزم (حرکت) جبری صرف است، چرا که هنوز صفات خداگونه‌گی اگر که بالقوه در وجودش قرار دارند اما هنوز به فعلیت در نیامده و تبلور پیدا نکرده‌اند و لذا او هنوز صاحب خودآگاهی و اراده و قدرت انتخاب و قدرت آفرینندگی نشده است و هنوز بر اساس سنت‌های جبری آفرینش حرکت و تکامل می‌کند.

برای آنکه این انسان، مکانیزم وجودی‌اش عوض شود، یعنی فطرت‌اش از حالت بالقوه بودن خارج گشته و استعدادهای وجودی‌اش به فعلیت درآیند، می‌بایست که دینامیزم‌اش عضو شود، یعنی حرکت‌اش از صورت جبری به صورت جبری - اختیاری درآید؛ و «جنت»، مناسب‌ترین زمینه‌ای است که در آنجا انسان بر مبنای تغییر دینامیزم وجودی خویش از جبری به جبری - اختیاری، مکانیزم فطری‌اش را دگرگون می‌کند.

آنچنان که در مقاله «در حاشیه کتاب» (آرمان مستضعفین - شماره ۲۳) گفتیم، انسان تاکنون (یعنی تا پیش از ورود به جنت و نزدیک شدن به شجره ممنوعه) صرفاً با یک جهت مواجه بود و آنهم جهت تکاملی کل آفرینش بود که در «نهی خداوند» متجلی می‌گشت.

اما از این پس، در جنت با یک جهت دیگ که در «امر شیطان» نمود یافته نیز روبرو می‌گردد و برای اولین مرتبه خود را در برابر دو «جهت» متضاد می‌بیند که باید یکی را انتخاب کند و دیگری را نفی. تا پیش از این، وی جبراً در یک جهت خدایی حرکت می‌کرد و دارای دینامیزم جبری بود که مکانیزم فطری‌اش نیز بر اساس آن استوار بود. اما از این پس، او با دو جهت روبرو می‌گردد که یا باید این را انتخاب کند وی آن را. یا «امر شیطان» را و یا «نهی خدا» را و لذا مرحله «جنت» را می‌بایست یک مرحله انتقالی به حساب آورد که در آنجا، انسان می‌بایست دینامیزم سابق‌اش را رها کند و یک دینامیزم جدید را بپذیرد تا در ظل آن، استعدادهای بالقوه و جودیش شکوفا گشته و فعلیت یابند. این نکته در سخنی که خداوند در ابتدای ورود انسان به مرحله جنت به او می‌گوید آشکار است.

«وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» - و گفتیم ای آدم، تو و همسرت در این جنت ساکن شوید که در آن صورت، از ستمگران خواهید بود» (آیه ۳۵ - سوره بقره).

نکته حساس که در این آیه وجود دارد و به بحث کنونی ما دقیقاً مربوط است، به کار بردن واژه «اسْكُنْ - ساکن شو» می‌باشد. می‌بینیم که در اینجا خداوند، انسان را به «سکون» و بی حرکتی دعوت می‌کند. اسْكُنْ - حرکات را رها کن و در آن زمینه ساکن شو. به سکون بر و حرکتی نو را در جنت آغاز کن (وَكُلَا...)، دینامیزم تازه را در جنت از سر بگیر. «وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ...» - یعنی در این جنت شما باید ساکن باشید اما نسبت به حرکت قبلی تان؛ و حرکت کنید، اما نسبت به زندگی جدیدتان... - «وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ...».

به هر حال همین که انسان وارد مرحله «جنت» می‌شود، خود را با دو مسئله مواجه می‌بیند یکی نهی خداوند است (وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ... - و به این درخت نزدیک نشوید)، و دیگری امر شیطان «يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبُلَى» - ای آدم، آیا تو را به درخت جاودانی و سروری ی که زوال نپذیرد، دلالت کنم؟!» (آیه ۱۲۰ - سوره طه)؛ و هر دو سنت

الله هستند؛ و چون انسان تا پیش از این در رابطه با «نهی خداوند» حرکت می‌کرد و جبراً تکامل می‌یافت «امر شیطان» برایش تازگی دارد و اصلاً لازمه و ضرورت ادامه تکامل و رشدیابندگی او این است که امر شیطان را در مقابل نهی خداوند ببیند. با این انتخاب است که وی در واقع توسط یک سنت الله بر سنت الله دیگری غلبه می‌یابد و راه را برای شکوفا گشتن و به فعلیت در آمدن آن «الْأَسْمَاءُ كُلِّهَا» باز می‌کند. درست از همین زمان که او دست به انتخاب می‌زند و از یک سو دینامیزم وجودی‌اش را از جبری به جبری - اختیاری تغییر می‌یابد؛ و از سوی دیگر، مکانیزم فطری‌اش دگرگون گشته و به فعلیت می‌رسد، مرحله «جنت» را پشت سر می‌گذارد و وارد مرحله «ارض» می‌شود. بنابراین می‌توان گفت که «جنت»، عبارت است از یک دوران «فترت» (جدایی) بین «فطرت» و «ارض» که انسان در ظل آن توانست با تغییر دینامیزم وجودی‌اش بستر فعلیت یافتن استعداد های نهادی خود را فراهم سازد.

بنابراین، باید به این نکته دقیقاً توجه داشت که در «جنت» اگر انسان صاحب فطرت است و هنوز دوران فطری زندگی خویش را می‌گذراند، اما با این حال این فطرت، در حال تغییر یافتن و تبدیل شدن است و در نتیجه با فطرت قبلی او که در «مرحله فطرت» داشت، تفاوت دارد. آن، فطرتی مطلق بود، اما این، فطرتی در حال عوض شدن و فعلیت یافتن.

۴ - مرحله چهارم: دوران زندگی ارضی و مرحله پنجم، «در معاد»

ویژگی جدیدی که انسان در مرحله جنت به کف آورد، این بود که دارای مکانیزم وجودی شد که بر دیالکتیک استوار بود. دیالکتیکی که در رابطه با «خدا» و «شیطان» مفهوم می‌یابد؛ و این حرکت دیالکتیکی در واقع سلاخی بود که انسان در مرحله جنت به دست آورد تا توسط آن، جنت را تبدیل به ارض کند. یعنی آنچنان که انسان در ادامه روند «لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّدْكُورًا» توانست به سلاح «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلِّهَا» (آگاهی و علم) مسلح شود و این روند را پشت سر گذارد و به مرحله فطرت برسد، در ادامه روند فطرت و جنت نیز توانست به سلاح «دیالکتیک» که به دینامیزم وجودی او شکل تازه‌ای می‌بخشد، مسلح شود و به وسیله‌ی آن جنت را به ارض تبدیل سازد.

و اما ویژگی خاصی که وی در مرحله زندگی ارضی دارا است، این است که در اینجا وی دارای «نفس» ی است که بالقوه خاصیت شکل پذیری و رشد و تکامل در دو زمینه فجور و تقوی را دارد «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا - بیانگر ویژگی بالقوه بودن نفس» «فَأَلَّهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا - بیانگر زمینه‌های متضاد رشدی» (آیه ۷ و ۸ - سوره شمس). اما شکل پذیری و سیورورت (شدن) این نفس، بستگی به انتخاب انسان دارد. یعنی انسان در عین اینکه یک «وجود» است می‌تواند در دو جهت کاملاً متضاد سیلان یابد و شکل پیدا کند. بر خلاف سایر پدیده‌های هستی که گرچه یک «وجود» اند اما تنها در یک «جهت» می‌توانند شکل بپذیرند و تکامل یابند.

به این ترتیب انسان در مرحله «ارض» می‌توان با انتخاب خود از «وجود» بی شکل و بی تفاوت خویش، دو وجود بسازد. اگر که انتخاب او، جهت تقوایی و خدایی داشته باشد، وی تبدیل به انسانی فلاح (رستگار) می‌شود و نفس‌اش مزی می‌گردد «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَزَّاهَا» (آیه ۹ - سوره شمس) اما اگر انتخاب‌اش در کادر فجور باشد و جهت فجوی و شیطانی داشته باشد، تبدیل به انسانی زیانکار «خاب» می‌گردد و نفس‌اش آلوده می‌شود «وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (آیه ۱۰ - سوره شمس).

همانگونه که در مقاله پراکسیس (قسمت مربوط به معاد) گفتیم، بر همین اساس و در ظل همین دو بستر متضاد است که انسان به موازات انتخاب‌هایی که در طول حیات‌اش می‌کند وجودش در دو جهت شکل پیدا می‌کند و ساخته می‌شود تا اینکه سرانجام در جامعه توحیدی مهدی وجودهای خاسر و صالح از همدیگر به کلی جدا می‌شوند و وجودهای صالح بر وجودهای خاسر غلبه می‌یابند و ادامه این سیر به قیامت یا رستاخیز نهایی می‌انجامد انسان، مرحله «با معاد» را پشت سر می‌گذارد و وارد «در معاد» می‌شود. در اینجا است که مرحله «ارض» هم به پایان می‌رسد و مرحله «معاد» آغاز می‌گردد.

در مرحله «معاد»، انسان‌ها در رابطه با یکدیگر، بر بستر دیالکتیکی حرکت می‌کنند که مکانیزم آن استوار بر «وجودیان» (دو وجودی) است. «ارض» که مکانیزم آن استوار بر «جهتین» (دو جهتی) بود. «در معاد» دیگر زمین‌های متضاد تقوی و به جور وجود ندارد و لذا دیگر انتخاب مفهوم ندارد و دو جهتی بی معنا است. هر وجودی در یک جهت سیر می‌کند و این جهت را در مرحله زندگی ارض‌اش، «با معاد» خودش برای خود ساخته است. در

مرحله ارضی، یک انسان بود با دو جهت اما در مرحله معاد، یک انسان است با یک جهت، دسته‌ای از انسان‌ها جهت خدایی و تقوایی دارند و در «جنت» به سر می‌برند؛ و دسته‌ای دیگر، جهت شیطانی و فجوری دارند و در «نار» به سر می‌برند. آنان که در زندگی ارضی، ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند، اصحاب جنت‌اند.

«وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ...» - و آنان که کفر ورزیده‌اند و به عمل خویش، آیات خداوند را تکذیب نموده‌اند اصحاب نار و جهنم‌اند» (آیه ۲۵ - سوره بقره).

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (آیه ۳۹ - سوره بقره).

آنچه که به عنوان بستری برای رسیدن به معاد تلقی می‌شود «نفس انسان» است که ابتدا دورانی را پشت سر گذارد که هیچ چیز قابل زکری نبود (لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَذْكُورًا)، پس از آن وارد دوران فطرت شد و استعداد‌های بالقوه‌ای را به دست آورد (عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا) و آن گاه به جنت وارد شد و دینامیزم خویش را تغییر داد و استعداد‌های بالقوه‌اش را به فعلیت رساند و صاحب اراده و اختیار و انتخاب شد و در دو زمینه تقوی و فجور حرکت خویش را آغاز کرد. از این زمان بود که وارد ارض گشت و انتخاب‌های بی شماری را صورت داد تا اینکه در دو زمینه مزبور، شکل گرفت و تبدیل به دو وجود شد و با پایان گرفتن زندگی ارض، وارد معاد گشت و در آنجا دیگر نه در دو جهت بلکه در یک جهت سیر کرد که آن جهت، یا جنت بود و یا جهنمی.

و این چنین است سرزمین معاد

ما در آینده در مورد «در معاد» سخن خواهیم گفت.

